

مذاهب با اهداف واحد

(بخش سوم)

* نویسنده: حجت برزگر

* تاریخ انتشار: ۱۳۸۶/۰۳/۲۲ (۱۲/۰۶/۲۰۰۷ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se و melh9000@yahoo.com

* ادامه مطلب بعد از «سفر تشنیه» توأم با نظرات حجت برزگر:

صفحه	فهرست	صفحه	فهرست
۸۲	۱۹. کتاب حزقیال نبی	۳	۱. صحیفه یوشع بن نون
۸۵	۲۰. کتاب یونس نبی	۷	۲. سفر داوران
۸۶	۲۱. کتاب حجی نبی	۱۰	۳. کتاب اول سموئیل نبی
۸۷	۲۲. کتاب زکریاء نبی	۱۶	۴. کتاب دوم سموئیل نبی
۸۸	۲۳. کتاب ملاکی نبی	۱۷	۵. کتاب اول پادشاهان
		۲۰	۶. کتاب دوم پادشاهان
		۲۵	۷. کتاب اول تواریخ ایام
		۲۹	۸. کتاب دوم تواریخ ایام
		۳۴	۹. کتاب عزرا
		۳۸	۱۰. کتاب نحمیا
		۴۰	۱۱. کتاب اِستَر
		۴۱	۱۲. کتاب ایوب
		۴۳	۱۳. کتاب مزامیر یعنی زبور داؤد
		۵۱	۱۴. کتاب امثال سلیمان
		۵۹	۱۵. کتاب جامعه سلیمان
		۶۳	۱۶. کتاب غزل غزلهای سلیمان
		۶۷	۱۷. صحیفه اشعیاء نبی
		۷۷	۱۸. کتاب ارمیاء نبی

* لطفاً توجه شود که تعدادی از ابواب بدلیل هماهنگ شدن مطالب تکراری بازنویسی شده اند،

زیرا در بخش های مختلف تورات تکراری نوشته شده اند.

۱. صحیفه یوشع

باب اول

۱ و واقع شد بعد از وفات موسی بنده خداوند که خداوند یوشع بن نون خادم موسی را خطاب کرده گفت. ۲ موسی بنده من وفات یافته است پس الان برخیز و از این اردن عبور کن تو و تمامی این قوم بزمینیکه من بایشان یعنی بنی اسرائیل میدهم. ۳ هر جائیکه کف پای شما گذارده شود بشما داده ام چنانکه بموسی گفتم.

باب هشتم

۱ و خداوند به یوشع گفت مترس و هراسان مباش تمامی مردان جنگی را با خود بردار و برخاسته به عای برو اینک ملک عای و قوم او و شهرش و زمینش را بدست تو دادم. ۲ و به عای و ملکش بطوریکه به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن لیکن غنیمتش را با بهایش برای خود بتاراج گیرید و در پشت شهر کمین ساز.

باب دهم

۱ و چون اَدُونی صَدَق ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آنرا تباه کرده و بطوریکه به اریحا و ملکش عمل نموده بود به عای و ملکش نیز عمل نموده است و ساکنان جَبَعُون با اسرائیل صلح کرده در میان ایشان میباشند. ۲ ایشان بسیار ترسیدند زیرا جَبَعُون شهر بزرگ مثل یکی از شهرهای پادشاه نشین بود و مردانش شجاع بودند. ۳ پس اَدُونی صَدَق ملک اورشلیم نزد هوهام ملک حَبْرُون و فرآم ملک یرموت و یافیع ملک لابخیش و دبیر ملک عَجَلُون فرستاده گفت. ۴ نزد من آمده مرا اعانت کنید تا جَبَعُون را بزنیم زیرا که با یوشع و بنی اسرائیل صلح کرده اند.

۶ پس مردان جَبَعُون نزد یوشع بآردو در جلجال فرستاده گفتند دست خود را از بندگانت باز مدار بزودی نزد ما بیا و ما را نجات بده و مدد کن زیرا تمامی ملوک آموریانیکه در کوهستان ساکن اند بر ما جمع شده اند. ۷ پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شجاع از جلجال آمد.

۱۰ و خداوند ایشانرا پیش اسرائیل منهزم ساخت و ایشانرا در جبعون بکشتار عظیمی کشت و ایشانرا براه گردنه بیت حورون گریزانید و تا عزِیقَه و مَقِیدَه ایشانرا کشت. ۱۱ و چون از پیش اسرائیل فرار میکردند و ایشان در سرازیری بیت حورون می بودند آنگاه خداوند تا عزِیقَه بر

ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند و آنانیکه از سنگهای تگرگ مردند بیشتر بودند از کسانیکه بنی اسرائیل بشمشیر کشتند. ۱۲ آنگاه یوشع در روزیکه خداوند اموریانرا پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد بخداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده گفت ای آفتاب بر جبعون بایست و تو ای ماه بر وادی ایلون. ۱۳ پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز بفرو رفتن تعجیل نکرد. ۱۴ و قبل و از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسانرا بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ میکرد. ۱۵ پس یوشع با تمامی اسرائیل بار دو به جلجال برگشتند.

۴۰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادیها و جمیع ملوک آنها را زده کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس را هلاک کرده چنانکه یهوه خدای اسرائیل امر فرموده بود.

۴۲ و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشانرا در یک وقت گرفت زیرا که یهوه خدای اسرائیل برای اسرائیل جنگ میکرد. ۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل بار دو در جلجال مراجعت کردند.

* طبق بندهای ۱۲-۱۴ در آزمون یعنی بیش از سه هزار سال قبل یهوه و همکارانش قدرت جلوگیری از چرخش زمین به دور خود را داشتند.

باب یازدهم

۱۷ از کوه حائق که بسوی سعیر بالا میروند تا بعل جاد که در وادی لُبنان زیر کوه حَرمان است و جمیع ملوک آنها را گرفته ایشانرا زد و کشت. ۱۸ و یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد.

باب دوازدهم

۱ و اینانند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند و زمین ایشانرا بآنطرف اردون بسوی مطلع آفتاب از وادی ارنون تا کوه حَرْمُون و تمامی عَرَبَة شرقی را متصرف شدند. ۲۲ و یکی ملک قادش و یکی ملک یقنعام در کَرْمَل. ۲۳ و یکی ملک دُور در نَافَت دُور و یکی ملک امّتها در جلجال. ۲۴ پس یکی ملک ترصه و جمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

باب سیزدهم

۱ و یوشع پیر و سالخورده شد و خداوند بوی گفّت تو پیر و سالخورده شده و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی میماند. ۲ و اینست زمینیکه باقی میماند تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جَشُورِیان. ۳ از شیحور که در مقابل مصر است تا سرحد عقرون بسمت شمال که از کنعانیان شمرده می شود یعنی پنج سردار فلسطینیان از غزیان و اشدودیان و اشقلونیان و جتیان و عقرونیان و عویان.

۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مِصْرُفُوت مایم که جمیع صیدونیان باشند من ایشانرا از پیش بنی اسرائیل بیرون خواهم کرد لیکن تو آنها را به بنی اسرائیل بملکیت بقرعه تقسیم نما چنانکه ترا امر فرموده ام.

باب شانزدهم

۱۰ و کنعانیانرا که در جازر ساکن بودند بیرون نکردند پس کنعانیان تا امروز در میان افرایم ساکنند و برای جزیه بندگان شدند.

باب بیست و یکم

۱ آنگاه رؤسای آبای لایان نزد اَلعازر کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد رؤسای آبای اسباط بنی اسرائیل آمدند. ۲ و ایشانرا در شیلوه در زمین کنعان مخاطب ساخته گفتند که خداوند بواسطه موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها بجهت بهایم ما بما داده شود. ۳ پس بنی اسرائیل برحسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لایان دادند. ۴ و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد و برای پسران هارون کاهن که از جمله لایان بودند سیزده شهر از سبط یهودا و از سبط شمعون و از سبط بنیامین بقرعه رسید.

۲۷ و به بنی جرشون که از قبایل لایان بودند از نصف سبط مَنَسی جولان را در باشان که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و بَعَشْتَرَه را با نواحی آن یعنی دو شهر دادند.

۴۳ پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که بایشان بدهد با اسرائیل داد و آنرا بتصرف آورده در آن ساکن شدند. ۴۴ و خداوند ایشانرا از هر طرف آرامی داد چنانکه پدران ایشان قسم خورده بود و احدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشانرا بدست ایشان سپرده بود. ۴۵ و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند بخاندان اسرائیل گفته بود سخنی بزمین نیفتاد بلکه همه واقع شد.

باب بیست و سیم

۱ و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود و یوشع پیر و سالخورده شده بود. ۲ که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ و رؤسا و داوران و ناظران ایشان طلبیده بایشان گفت من پیر و سالخورده شده ام. ۶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده هر چه در سفر تورات موسی مکتوبست نگاه دارید و بطرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمائید.

۱۶ اگر از عهد یهوه خدای خود که بشما امر فرموده است تجاوز نمائید و رفته خدایان دیگر را عبادت نمائید و آنها را سجده کنید آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد و از این زمین نیکو که بشما داده است بزودی هلاک خواهید شد.

باب بیست و چهارم

۱ و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را در شکیم جمع کرد و مشایخ اسرائیل و رؤسا و داوران و ناظران ایشانرا طلبیده بحضور خدا حاضر شدند. ۲ و یوشع بتمامی قوم گفت که یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید که پدران شما یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور در زمان قدیم بآن طرف نهر ساکن بودند و خدایان غیر را عبادت مینمودند. ۳ و پدر شما ابراهیم را از آنطرف نهر گرفته در تمامی زمین کنعان گردانیدم و ذریت او را زیاد کردم و اسحق را باو دادم. ۴ و یعقوب و عیسو را باسحق دادم و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت او بشود و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند. ۵ و موسی و هارونرا فرستاده مصر را به آنچه در وسط آن کردم مبتلا ساختم پس شما را از آن بیرون آوردم.

۲۷ و یوشع بتمامی قوم گفت اینک این سنگ برای ما شاهد است زیرا که تمامی سخنان خداوند را که بما گفت شنیده است پس برای شما شاهد بود مبادا خدای خود را انکار نمائید. ۲۸ پس یوشع قوم یعنی هر کس را بملک خود روانه نمود. ۲۹ و بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون بنده خداوند چون صد و ده ساله بود مُرد. ۳۰ و او را در حدود ملک خودش در تَمَنَة سارح که در کوهستان افرایم بطرف شمال کوه جاعش است دفن کردند. ۳۱ و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه روزهای مشایخیکه بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند خداوند را عبادت نمودند. ۳۲ و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم در حصه زمینیکه یعقوب از بنی حمور پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود دفن کردند و آن ملک بنی یوسف شد. ۳۳ و العازار بن هارون مُرد و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد دفن کردند.

* دوران یوشع بعد از وفات موسی اکثراً دوران جنگی بود و هیچگونه احکامی ارائه نشده است. و در ادامه نیز تا مستقر شدن «خداپرستان» یا قوم عبری یا اسرائیل و یا یهود اکثراً دوران جنگی است که توأم با شکستها و پیروزیهای آنان میباشد.

۲. سفر داوران

باب اول

۱ و بعد از وفات یوشع واقع شد که بنی اسرائیل از خداوند سؤال کرده گفتند کیست که برای ما بر کنعانیان اول برآید و با ایشان جنگ نماید. ۲ خداوند گفت یهودا برآید اینک زمین را بدست او تسلیم کرده ام. ۳ و یهودا به برادر خود شمعون گفت بقرعه من همراه من برآی و با کنعانیان جنگ کنیم و من نیز همراه تو بقرعه تو خواهم آمد پس شمعون همراه او رفت. ۸ و بنی یهودا با اورشلیم جنگ کرده آنرا گرفتند و آنرا بدم شمشیر زده شهر را بآتش سوزانیدند.

۱۶ و پسران قینی پدرزن موسی از شهر نخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که بجنوب عراد است برآمده رفتند و با قوم ساکن شدند. ۲۰ و حبرونرا برحسب قول موسی به کالیب دادند و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد. ۲۱ و بنی بنیامین یبوسیانرا که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نکردند و یبوسیان با بنی بنیامین تا امروز در اورشلیم ساکن اند. ۳۰ و زبولون ساکنان فطرون و ساکنان نهلول را بیرون نکرد پس کنعانیان در میان ایشان ساکن ماندند و جزیه بر آنها گذارده شد.

باب ششم

۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند پس خداوند ایشانرا بدست مدیان هفت سال تسلیم نمود.

باب سیزدهم

۱ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند و خداوند ایشان را بدست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد. ۲ و شخصی از صرعه از قبیله دان مائوح نام بود و زنش

نازاد بوده نمی‌زائید. ۳ و فرشته‌ی خداوند بآن زن ظاهر شده او را گفت اینک تو حال نازاد هستی و نزائیده‌ی لیکن حامله شده پسری خواهی زائید. ۴ و الان باحذر باش و هیچ شراب و مُسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. ۵ زیرا یقیناً حامله شده پسری خواهی زائید و اُستره برسرش نخواهد آمد زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود و او برهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد. ۶ پس آن زن آمده شوهر خود را خطاب کرده گفت مرد خدائی نزد من آمد و منظر او مثل منظر فرشته‌ی خدا بسیار مُهیب بود و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد. ۷ و بمن گفت اینک حامله شده پسری خواهی زائید و الان هیچ شراب و مُسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود. ۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده گفت آه ای خداوند تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدیکه مولود خواهد شد چگونه رفتار نمائیم.

۱۶ فرشته‌ی خداوند بمانوح گفت اگر چه مرا تعویق اندازی از نان تو نخواهم خورد و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آنرا برای یهوه بگذران زیرا مانوح نمیدانست که فرشته‌ی خداوند است. ۱۷ و مانوح بفرشته‌ی خداوند گفت نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود ترا اکرام نمائیم. ۱۸ فرشته‌ی خداوند ویرا گفت چرا درباره‌ی اسم من سؤال میکنی چونکه آن عجیب است. ۱۹ پس مانوح گوساله و هدیه‌ی آردی را گرفته برآن سنگ برای خداوند گذرانید و فرشته‌ی کاری عجیب کرد و مانوح و زنش میدیدند. ۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله‌ی آتش از مذبح بسوی آسمان بالا میرفت فرشته‌ی خداوند در شعله‌ی مذبح صعود نمود و مانوح و زنش چون دیدند رو بزمین افتادند. ۲۱ و فرشته‌ی خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد پس مانوح دانست که فرشته‌ی خداوند بود. ۲۲ و مانوح بزنش گفت البته خواهیم مُرد زیرا خدا را دیدیم. ۲۳ اما زنش گفت اگر خداوند میخواست ما را بکُشد قربانی سوختنی و هدیه‌ی آردی را از دست ما قبول نمی‌کرد و همه‌ی این چیزها را بما نشان نمیداد و در اینوقت مثل این امور را بسمع ما نمیرسانید. ۲۴ و آنزن پسری زائیده او را شَمشون نام نهاد و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در لشگرگاه دان در میان صرعه و اَشْتاؤل به برانگیختن او شروع نمود.

* بنابراین مادر عیسی اولین زنی نبود که توسط یهوه یا همراهانش حامله شده بود بلکه در آن دوران چند زن دیگر را یهوه و همکارانش حامله کرده بودند. اول زن «نیکو منظر» ابرام را حامله کردند و بعد این خانم را یعنی مادر شَمشون را و سپس خانم ایصابات مادر یحیی و مدتی بعد مریم مادر عیسی را حامله کردند.

باب شانزدهم

۱ و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشه دیده نزد او داخل شد. ۲ و باهل غزه گفته شد که شمشون باینجا آمده است پس او را احاطه نموده تمام شب برایش نزد دروازه شهر کمین گذاردند و تمام شب خاموش مانده گفتند چون صبح روشن شود او را میکشیم. ۳ و شمشون تا نصف شب خوابیده و نصف شب برخاسته لنگهای دروازه شهر و دو باهو را گرفته آنها را با پشت بند کند و بر دوش خود گذاشته بر قله کوهیکه در مقابل حبرون است برد. ۴ و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سوری که اسمش ذلیله بود دوست میداشت. ۵ و سروران فلسطینیان نزد او بر آمده وی را گفتند او را فریفته دریافت کن که قوت عظیمش در چه چیز است و چگونه بر او غالب آئیم تا او را بسته ذلیل نمائیم و هر یکی از ما هزار و صد مثقال نقره بتو خواهیم داد.

۱۵ و او ویرا گفت چگونه میگوئی که مرا دوست میداری و حال آنکه دل تو با من نیست این سه مرتبه مرا استهزا نموده مرا خیر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است. ۱۶ و چون او ویرا هر روز بسخنان خود عاجز میساخت و او را الحاح مینمود و جانش تا به موت تنگ می شد. ۱۷ هر چه در دل خود داشت برای او بیان کرده گفت که اُستره بر سر من نیامده است زیرا که از رحم مادرم برای خدا نذیره شده ام و اگر تراشیده شوم قوتم از من خواهد رفت و ضعیف و مثل سائر مردمان خواهم شد. ۱۸ پس چون ذلیله دید که هر آنچه در دلش بود برای او بیان کرده است فرستاد و سروران فلسطینیانرا طلبیده گفت این دفعه بیائید زیرا هرچه در دل داشت مرا گفته است آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را بدست خود آوردند. ۱۹ و او را بر زانوهای خود خوابانیده کسیرا طلبید و هفت گیسوی سرشرا تراشیده پس بذلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او برفت. ۲۰ و گفت ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند آنگاه از خواب بیدار شده گفت مثل پیشتر بیرون رفته خود را می افشانم اما او ندانست که خداوند از او دور شده است. ۲۱ پس فلسطینیان او را گرفته چشمانش را کردند و او را به غزه آورده به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان دست آس میکرد. ۲۲ و موی سرش بعد از تراشیدن باز بلند شدن شروع نمود.

۲۸ و شمشون از خداوند استدعا نموده گفت ای خداوند یهوه مرا بیاد آور و ای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خود از فلسطینیان بکشم. ۲۹ و شمشون دو ستون میانرا که خانه بر آنها قایم بود یکیرا بدست راست و دیگریرا بدست چپ خود گرفته بر آنها تکیه نمود. ۳۰ و شمشون گفت همراه فلسطینیان بمیرم و با زور خم شده خانه بر

سروران و بر تمامی خلقی که در آن بودند افتاد پس مردگانیکه در موت خود کشت از مردگانیکه در زندگیش کشته بود زیادتربودند. ۳۱ آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده او را برداشتند و او را آورده در قبر پدرش مأنوح در میان صرعه و اشتأول دفن کردند و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

* اینهم نمونه ای از کارهای آدمهای احمق که برای مالدارها و یا سرمایه داران جاسوسی یا نوکری آنان را میکنند و بعد از پایان کار نتنها سرمایه داران به آنان مزدی نمیدهند بلکه سرینیستشان هم می کنند. اولاً چونکه مدرکی بجا نماند و دوم اینکه اگر این تیپ آدمها آدم سالمی باشند علیه نزدیکان، دوستان و رفقای خود جاسوسی نمیکنند.

باب هجدهم

۱ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و در آن روزها سبط دان ملکی برای سکونت خود طلب میکردند زیرا تا در آن روز ملک ایشان در میان اسباط اسرائیل بایشان نرسیده بود.

باب بیست و یکم

۱ و مردان اسرائیل در مصفَه قسم خورده گفتند که احدی از ما دختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهد. ۲ و قوم به بیت ئیل آمده در آنجا بحضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده زار زار بگریستند. ۳ و گفتند ای یهوه خدای اسرائیل این چرا در اسرائیل واقع شده است که امروز یک سبط از اسرائیل کم شود.

۲۴ و در آن وقت بنی اسرائیل هر کس بسبط خود و به قبیلَه خود روانه شدند و از آنجا هر کس بملک خود بیرون رفتند. ۲۵ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند میآمد میکرد.

۳. کتاب اول سموئیل

باب اول

۱ و مردی بود از رامه تایم صوفیم از کوهستان افرایم مسمی به القانَه بن یروحام بن الیهو بن تُوخو بن صوف و او افرایمی بود. ۲ و او دو زن داشت اسم یکی حنّا و اسم دیگری فننه بود و فننه اولاد داشت لیکن حنا را اولاد نبود. ۳ و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و

قربانی گذرانیدن برای یهوه صبايوت از شهر خود به شیلوه میآمد و حُفنی و فینحاس دو پسر عیلی کاهنان خداوند در آنجا بودند.

۱۹ و ایشان بامدادان برخاسته بحضور خداوند عبادت کردند و برگشته بخانه خویش به رامه آمدند و اَلقانه زن خود حنا را بشناخت و خداوند او را بیاد آورد. ۲۰ و بعد از مرور ایام حنا حامله شده پسری زائید و او را سموئیل نام نهاد زیرا گفت او را از خداوند سؤال نمودم.

باب دوم

۱۲ و پسران عیلی از بنی بلیعال بودند و خداوند را نشناختند. ۱۳ و عادت کاهنان با قوم این بود که چون کسی قربانی میگذرانید هنگامیکه گوشت پخته میشد خادم کاهن با چنگال سه دندانه در دست خود میآمد. ۱۴ و آنرا به تاوه یا مرجل یا دیگ یا پاتیل فرو برده هر چه چنگال برمیآورد کاهن آنرا برای خود میگرفت و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیلوه میآمدند رفتار مینمودند. ۱۵ و نیز قبل از سوزانیدن پیه خادم کاهن آمده بکسیکه قربانی میگذرانید میگفت گوشت بجهت کباب برای کاهن بده زیرا گوشت پخته از تو نمیگیرد بلکه خام. ۱۶ و آن مرد بوی میگفت پیه را اول بسوزانند و بعد هر چه دلت میخواهد برای خود بگیر او میگفت نی بلکه الان بده والا بزور میگیرم. ۱۷ پس گناه آن جوانان بحضور خداوند بسیار عظیم بود زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکروه میداشتند. ۱۸ و اما سموئیل بحضور خداوند خدمت میکرد و او پسر کوچک بود و بر کمرش ایفود کتان بسته بود. ۲۲ و عیلی بسیار سالخورده شده بود و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل مینمودند میشنید و اینکه چگونه با زنانیکه نزد در خیمه اجتماع خدمت میکردند میخوابیدند. ۲۳ پس بایشان گفت چرا چنین کارها میکنید زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم میشنوم. ۲۴ چنین مکنید ای پسرانم زیرا خبری که میشنوم خوب نیست شما باعث عصیان قوم خداوند میباشید.

۲۶ و آن پسر سموئیل نمو مییافت و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان پسندیده میشد. ۲۷ و مرد خدائی نزد عیلی آمده بوی گفت خداوند چنین میگوید آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامیکه ایشان در مصر در خانه فرعون بودند ظاهر نساختم.

۳۰ بنابراین یهوه خدای اسرائیل میگوید البته گفتم که خاندان تو خاندان پدرت بحضور من تا بابد سلوک خواهند نمود لیکن الان خداوند میگوید حاشا از من زیرا آنانیرا که مرا تکریم نمایند تکریم خواهم نمود و کسانیکه مرا حقیر شمارند خوار خواهند شد. ۳۱ اینک ایامی میآید که بازوی ترا و بازوی خاندان پدرترا قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت

نشود. ۳۲ و تنگی مسکن مرا خواهی دید در هر احسانیکه با اسرائیل خواهد شد و مردی پیر در خانه تو ابداً نخواهد بود. ۳۳ و شخصیرا از کسان تو که از مذبح خود قطع نمینمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجانیدن دلت خواهد بود و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مُرد. ۳۴ و این برای تو علامت باشد که بر دو پسر ت حفنی و فینحاس واقع میشود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد. ۳۵ و کاهن امینی بجهت خود برپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود و برای او خانه مستحکمی بنا خواهم کرد و بحضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود. ۳۶ و واقع خواهد شد که هر که در خانه تو باقی ماند آمده نزد او بجهت پاره نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت تمنا اینکه مرا بیکی از وظایف کهنات بگذار تا لقمه نان بخورم.

باب سوم

۲۰ و تمامی اسرائیل از دان تا بئر شبع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد. ۲۱ و خداوند بار دیگر در شیلوه ظاهر شد زیرا که خداوند در شیلوه خود را بر سموئیل بکلام خداوند ظاهر ساخت.

باب چهارم

۱ و کلام سموئیل بتمامی اسرائیل رسید، و اسرائیل بمقابله فلسطینیان در جنگ بیرون آمده نزد ابن عزَر اردو زدند و فلسطینیان در اَفیق فرود آمدند. ۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرائی کردند و چون جنگ در پیوستند اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند و در معرکه بقدر چهار هزار نفر را در میدان کشتند. ۳ و چون قوم بلشراگه رسیدند مشایخ اسرائیل گفتند چرا امروز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد پس تابوت عهد خداوند را از شیلوه نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده ما را از دست دشمنان ما نجات دهد. ۲۱ و پسر را ایخابود نام نهاده گفت جلال از اسرائیل زایل شد چونکه تابوت خدا گرفته شده بود و بسبب پدر شوهرش و شوهرش. ۲۲ پس گفت جلال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خدا گرفته شده است.

باب پنجم

۱ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته آنرا از ابن عزَر به اشدود آوردند. ۲ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته آنرا بخانه داجون در آورده نزدیک داجون گذاشتند.

باب ششم

۱ و تابوت خداوند در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند. ۲ و فلسطینیان کاهنان و فالگیران خود را خوانده گفتند با تابوت خداوند چه کنیم ما را اعلام نمائید که آنرا بجایش با چه چیز بفرستیم.

۲۱ پس رسولان نزد ساکنان قریة بَعَارِیم فرستاده گفتند فلسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده اند بیائید و آنرا نزد خود ببرید.

* بنابراین همه وقایع دلالت بر این دارد که نشانی از یهوه و همراهان او و یا فرشتگان او در کره زمین نیست و او و همکارانش بعد از آخرین مرحله یعنی حامله کردن مادر شمشون و کشته شدن شمشون به منظومه و کره خود کوچ کردند. و سپس تمام «وقایع» اتفاق افتاده بدون حضور یهوه و همکارانش تا دوران یحیی و عیسی بود و مسلماً بنا به میل «وقایع نگار»ان در تورات ثبت شد. بنابراین یهوه و همراهانش از زمان ارتباط با موسی تا این تاریخ یعنی زمان مردن شمشون مجموعاً تقریباً ۱۰۰ سال در کره زمین حضور داشتند. و یهوه گفته بود که قوم اسرائیل بخاطر دست کشیدن از احکام او دچار مشکلات عظیمی خواهد شد و در مناطق مختلف پخش خواهند گردید. حال ببینیم پس از برگشتن یهوه و همراهانش به منظومه خودشان تا دوران عیسی چه اتفاقاتی رخ می دهد.

باب هشتم

۱ و واقع شد که چون سموئیل پیر شد پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت. ۲ و نام پسر نخست زاده اش یُوئیل بود و نام دومینش آبیه و در بعرشبع داور بودند. ۳ اما پسرانش براه او رفتار نمینمودند بلکه در پی سود رفته رشوه می گرفتند و داوری را منحرف می ساختند.

باب شانزدهم

۱ و خداوند به سموئیل گفت تا بکی تو برای شاوُل ماتم میگیری چونکه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم پس حقه خود را از روغن پُر کرده بیا تا ترا نزد یسای بیت لحمی بفرستم زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده ام.

۱۷ و شاوُل ببنندگان خود گفت الان کسیرا که بتواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده نزد من بیاورید. ۱۸ و یکی از خادمانش در جواب وی گفت اینک پسر یسای بیت لحمیرا دیدم که

بنواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند با وی میباشد. ۱۹ پس شاول قاصدان نزد یسّا فرستاده گفت پسر ت داود را که با گوسفندان است نزد من بفرست. ۲۰ آنگاه یسّا یکبار الاغ از نان و یک مشک شراب و یک بزغاله گرفته بدست پسر خود داود نزد شاول فرستاد. ۲۱ و داود نزد شاول آمده بحضور وی ایستاد و او ویرا بسیار دوست داشت و سلاحدار او شد. ۲۲ و شاول نزد یسّا فرستاده گفت داود نزد من بماند زیرا که بنظرم پسند آمد. ۲۳ و واقع می‌شود هنگامیکه روح بد از جانب خدا بر شاول می‌آمد که داود بریط گرفته بدست خود مینواخت و شاول را راحت و صحت حاصل میشد و روح بد از او میرفت.

باب هجدهم

۶ و واقع شد هنگامیکه داود از کشتن فلسطینی برمیگشت چون ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفّها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کنان باستقبال شاول پادشاه بیرون آمدند. ۷ و زنان لهو و لعب کرده بیکدیگر میسرائیدند و میگفتند شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است. ۸ و شاول بسیار غضبناک شد و این سخن در نظرش ناپسند آمده گفت به داود ده هزاران دادند و بمن هزاران دادند پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است. ۹ و از آنروز ببعد شاول بر داود بچشم بد مینگریست.

باب نوزدهم

۱ و شاول به پسر خود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا داود را بکشند. ۸ و باز جنگ واقع شده داود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ کرده ایشانرا بکشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند. ۹ و روح بد از جانب خداوند بر شاول آمد و او در خانه خود نشسته مزراق خویشرا در دست داشت و داود بدست خود مینواخت. ۱۰ و شاول خواست که داود را با مزراق خود تا بدیوار بزند اما او از حضور شاول بگریخت و مزراق را بدیوار زد و داود فرار کرده آئشب بجات یافت.

باب بیستم

۱ و داود از نایوت رامه فرار کرده آمد و بحضور یوناتان گفت چه کرده ام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گناه کرده ام که قصد جان من دارد. ۲ او ویرا گفت حاشا، تو نخواهی مُرد اینک پدر من امری بزرگ یا کوچک نخواهد کرد جز آنکه مرا اطلاع خواهد داد پس

چگونه پدرم این امر را از من مخفی بدارد چنین نیست.

باب بیست و یکم

۱ و داود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت و اخیملک لرزان شده باستقبال داود آمده گفت چرا تنها آمدی و کسی با تو نیست. ۲ داود به اخیملک کاهن گفت پادشاه مرا بکاری مأمور فرمود و مرا گفت از این کاریکه ترا میفرستم و از آنچه بتو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد و خادمان را بفلان و فلان جا تعیین نمودم. ۳ پس الان چه در دست داری پنج قرص نان یا هر چه حاضر است بمن بده.

۸ و داود باخیملک گفت آیا اینجا در دست نیزه یا شمشیر نیست زیرا که شمشیر و سلاح خویشرا با خود نیاورده ام چونکه کار پادشاه بتعجیل بود.

۱۰ پس داود آن روز برخاسته از حضور شاول فرار کرده نزد آخیش ملک جت آمد. ۱۱ و خادمان آخیش او را گفتند آیا این داود پادشاه زمین نیست و آیا درباره او رقص کنان سرود خوانده نگفتند که شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشت. ۱۲ و داود این سخنانرا در دل خود جا داده از آخیش ملک جت بسیار بترسید. ۱۳ و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده بحضور ایشان خویشترا دیوانه نمود و بر لنگه های در خط میکشید و آب دهنشرا بر ریش خود میرخت. ۱۴ و آخیش بخادمان خود گفت اینک این شخصرا میبینید که دیوانه است او را چرا نزد من آوردید. ۱۵ آیا محتاج بدیوانگان هستم که این شخصرا آوردید تا نزد من دیوانگی کند و آیا این شخص داخل خانه من بشود.

باب بیست و دوم

۱ و داود از آنجا رفته به مغارة عدلام فرار کرد و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند آنجا نزد او فرود آمدند. ۲ و هر که در تنگی بود و هر قرض دار و هر که تلخی جان داشت نزد او جمع آمدند و بر ایشان سردار شد و تخمیناً چهارصد نفر با او بودند.

باب سی و یکم

۱ و فلسطینیان با اسرائیلیان جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه جلبوع کشته شده افتادند. ۲ و فلسطینیان شاول و پسرانشرا بسختی تعاقب نمودند و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و ملکیشوع پسران شاولرا کشتند.

۴ و شاول بسلاحدار خود گفت شمشیر خود را کشیده آنرا بمن فرو بر مبادا این نامختونان

آمده مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار در ترس بود پس شاول شمشیر خود را گرفته بر آن افتاد. ۵ و هنگامیکه سلاحدارش شاولرا دید که مرده است او نیز بر شمشیر خود افتاده با او بمرد. ۶ پس شاول و سه پسرش و سلاحدارش و جمیع کسانش نیز در آنروز باهم مردند. ۷ و چون مردان اسرائیل که بآنطرف دره و بآنطرف اردن بودند دیدند که مردان اسرائیل فرار کرده اند و شاول و پسرانش مرده اند شهرهای خود را ترک کرده گریختند و فلسطینیان آمده در آنها ساکن شدند.

۱۲ جمیع مردان شجاع برخاسته و تمامی شب سفر کرده جسد شاول و اجساد پسرانش را از حصار بیتشان گرفتند و به یابیش برگشته آنها را در آنجا سوزانیدند. ۱۳ و استخوانهای ایشانرا گرفته آنها را زیر درخت بلوطیکه در یابیش است دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.

۴. کتاب دوم سموئیل

باب اول

۱ و بعد از وفات شاول و مراجعت داود از مقاتله عمالقه واقع شد که داود دو روز در صقلغ توقف نمود. ۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شاول با لباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد و چون نزد داود رسید بزمین افتاده تعظیم نمود. ۳ و داود ویرا گفت از کجا آمدی او در جواب وی گفت از لشکر اسرائیل فرار کرده ام. ۴ داود ویرا گفت مرا خبر بده که کار چگونه شده است او گفت قوم از جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند و مردند و هم شاول و پسرش یوناتان مردند.

باب بیستم

۱ و اتفاقاً مرد بلیعال مسمی به شبع بن بکری بنیامینی در آنجا بود و کرنا را نواخته گفت که ما را در داود حصه نیست و برای ما در پسر یسا نصیبی نی ای اسرائیل هر کس بخیمه خود برود. ۲ و تمامی مردان اسرائیل از متابعت داود بمتابعت شبع ابن بکری برگشتند اما مردان یهودا از اردون تا اورشلیم پادشاه را ملازمت نمودند. ۳ و داود بخانه خود در اورشلیم آمد و پادشاه ده زن متعه را که برای نگاهبانی خانه خود گذاشته بود گرفت و ایشانرا در خانه محروس نگاه داشته پرورش داد اما نزد ایشان داخل نشد و ایشان تا روز مردن در حالت بیوگی محبوس بودند.

باب بیست و چهارم

۱ و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد پس داود را بر ایشان برانگیزانیده گفت برو و اسرائیل و یهودا را بشمار. ۲ و پادشاه بسردار لشکر خود یوآب که همراهش بود گفت الان در تمامی اسباط اسرائیل از دان تا بئرشیع گردش کرده قومرا بشمار تا عدد قومرا بدانم. ۳ و یوآب پادشاه گفت حال یهوه خدای تو عدد قومرا هرچه باشد صد چندان زیاده کند و چشمان آقام پادشاه اینرا ببیند لیکن چرا آقام پادشاه خواهش اینعمل دارد. ۴ اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر غالب آمد و یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند.

۸ و چون در تمامی زمین گشته بودند بعد از انقضای نه ماه و بیست روز باورشلیم مراجعت کردند. ۹ و یوآب عدد شمرده شدگان قومرا پادشاه داد از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند. ۱۰ و داود بعد از آنکه قومرا شمرده بود در دل خود پشیمان گشت پس داود به خداوند گفت در اینکاریکه کردم گناه عظیمی ورزیدم و حال ای خداوند گناه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.

۱۴ داود به جاد گفت در شدت تنگی هستم تمنا اینکه بدست خداوند بیفتم زیرا که رحمتیهای او عظیم است و بدست انسان نیفتم. ۱۵ پس خداوند ویا بر اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم از دان تا بئرشیع مُردند.

۲۲ و ارونه به داود عرض کرد آقام پادشاه آنچه را که در نظرش پسند آید گرفته قربانی کند و اینک گاوان بجهت قربانی سوختنی و چومها و اسباب گاوان بجهت هیزم، این همه را ای پادشاه ارونه به پادشاه میدهد و ارونه به پادشاه گفت یهوه خدایت ترا قبول فرماید. ۲۳ اما پادشاه به ارونه گفت نی بلکه البته بقیمت از تو خواهم گرفت و برای یهوه خدای خود قربانیهای سوختنی بقیمت نخواهم گذرانید پس داود خرمنگاه و گاوان را به پنجاه مثقال نقره خرید. ۲۴ و داود در آنجا مذبحی برای خدوند بنا نموده قربانیهای سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید پس خداوند بجهت زمین اجابت فرمود و ویا از اسرائیل رفع شد.

۵. کتاب اول پادشاهان

باب اول

۱ و داود پادشاه پیر و سالخورده شده هر چند او را بلباس میپوشانیدند لیکن گرم نمیشد. ۲ و خادمانش ویرا گفتند بجهت آقای ما پادشاه باکره جوان بطلبند تا بحضور پادشاه بایستد و

او را پرستاری نماید و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما پادشاه گرم بشود. ۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیده و آبیشک شونمیه را یافته او را نزد پادشاه آوردند. ۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده او را خدمت میکرد اما پادشاه او را نشناخت.

باب سوم

۱ و سلیمان با فرعون پادشاه مصر مصاهرت نموده دختر فرعونرا گرفت و او را بشهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را بهر طرفش تمام کند.

باب چهارم

۱ و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود. ۲ و سردارانیکه داشت اینانند. ۲۱ و سلیمان بر تمامی ممالک از نهر (فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت مینمود و هدایا آورده سلیمانرا در تمامی ایام عمرش خدمت میکردند. ۲۶ و سلیمانرا چهل هزار آخور اسب بجهت عربهایش و دوازده هزار سوار بود. ۲۷ و آن وکلاء از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانیکه بر سفره سلیمان پادشاه حاضر میبودند هر یک در ماه خود تدارک میدیدند و نمیگذاشتند که بهیچ چیز احتیاج باشد. ۲۸ و جو و گاه بجهت اسبان و اسبان تازی بمکانیکه هر کس بر حسب وظیفه اش مقرر بود میآوردند. ۲۹ و خدا بسلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود. ۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود. ۳۱ و از جمیع آدمیان از ایتان ازراحی و از پسران ماحول یعنی حیمان و کلگول و دردع حکیمتر بود و اسم او در میان تمامی امتهائیکه باطرافش بودند شهرت یافت. ۳۲ و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود.

باب ششم

۱ و واقع شد در سال چهار صدو هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ما دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد. ۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود.

باب هفتم

۱ اما خانه خودشرا سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده تمامی خانه خویشرا باتمام رسانید.
۲ و خانه جنگل لُبنانرا بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندی سی
ذراع بود و آنرا بر چهار صف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها تیرهای سرو آزاد
گذاشت.

باب یازدهم

۱ و سلیمان پادشاه سولی دختر فرعون زنان غریب بسیاریرا از موآبیان و عمونیان و ادومیان
و صیدونیان و حتیان دوست میداشت. ۲ از امتهائیکه خداوند درباره ایشان بنی اسرائیلرا
فرموده بود که شما بایشان درنیائید و ایشان بشما درنیابند مبادا دل شما را به پیروی خدایان
خود مایل گردانند، و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. ۳ و او را هفتصد زن بانو و
سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. ۴ و در وقت پیروی سلیمان واقع شد که زنانش
دل او را بپیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه خدایش
کامل نبود.

۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آنچه که دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف
گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده. ۱۰ او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی
خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند باو امر فرموده بود بجا نیاورد. ۱۱ پس خداوند
بسلیمان گفت چونکه اینعملرا نمودی و عهد و فرایض مرا که بتو امر فرمودم نگاه نداشتی
البتة سلطنترا از تو پاره کرده آنرا بنده ات خواهم داد. ۱۲ لیکن در ایام تو اینرا بخاطر
پدرت داود نخواهم کرد اما از دست پسر آنرا پاره خواهم کرد. ۱۳ ولی تمامی مملکترا پاره
نخواهم کرد بلکه یک سیطرا بخاطر بنده ام داود و بخاطر اورشلیم که برگزیده ام به پسر تو
خواهم داد. ۱۴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید یعنی هَدَد اَدومیرا که از ذریت
پادشاهان اَدوم بود.

۲۳ و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید یعنی رَزُون بن الیداع را که از نزد آقای خویش
هَدَد عَزَر پادشاه صوبه فرار کرده بود.

۴۱ و بقیه امور سلیمان و هر چه کرد و حکمت او آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب
نیست. ۴۲ و ایامیکه سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد چهل سال بود. ۴۳
پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رَجَبعام در جای
او سلطنت نمود.

* آیا داستان زندگی داود و پسرش سلیمان جالب نیست؟ همه «ظالمان» (سرمایه داران) در دم مرگشان متوجه میشوند که «ظالم»، مفتخوار، دزد، استشارگر و جانی هستند! هفتصد زن! و سیصد متعه («صیغه»). آیا او در شبانه روز به چند نفر از آنان میتوانست خدمت کند؟ آیا بطور واقعی او با این بساطی که پهن کرده بود فرصت حتی غذا خوردن را داشت؟ چه رسد به اجرای احکام یهوه. جالب تر از همه چیز این است که «وقایع نگار» اعمالی که او انجام داده بود را به گردن «زنان او» انداخت! البته در قاموس پادشاهان همه کشورها چنین است و جزو سنت و فرهنگ بین المللی شان است.

باب بیست و دوم

۱ و سه سال گذشت که در میان آرام و اسرائیل جنگ نبود. ۲ و در سال سوم یهوشافاط پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد. ۵۰ و یهوشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش داود دفن شد و پسرش یهورام در جایش سلطنت نمود. ۵۱ و آخزیا ابن آخاب در سال هفدهم یهوشافاط پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود. ۵۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود بجا میآورد و بطریق پدرش و طریق مادرش و طریق یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود سلوک مینمود. ۵۳ و بعل را خدمت نموده او را عبادت کرد و بر حسب هرچه پدرش عمل نموده بود خشم یهوه خدای اسرائیل را بهیجان آورد.

۶. کتاب دوم پادشاهان

باب اول

۱ و بعد از وفات آخاب موآب بر اسرائیل عاصی شدند. ۲ و آخزیا از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود افتاده بیمار شد، پس رسولانرا روانه نموده بایشان گفت نزد بعل زبوب خدای عقرون رفته بپرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت. ۳ و فرشته خداوند به ایلتای تشبی گفت برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمده بایشان بگو که آیا از اینجهت که خدائی در اسرائیل نیست شما برای سؤال نمودن از بعل زبوب خدای عقرون میروید. ۴ پس خداوند چنین میگوید از بستریکه برآن برآمدی فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مُرد. ۱۷ پس او موافق کلامیکه خداوند بابلیا گفته بود مرد و یهورام در سال دوم یهورام

بن‌یهوشافاط پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد زیرا که او را پسری نبود. ۱۸ و بقیه اعمال اخزیا که کرد آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

* در «باب اول» «کتاب دوم پادشاهان» بوضوح نوشته شده است که یهوه و همکارانش در بین قوم اسرائیل نیستند. بنابراین هر آنچه که پس از وفات شمشون تا تولد عیسی در مورد اینکه «خداوند» چنین گفت و چنین کرد دروغی بیش نیست و داستان زندگی افراد یا رؤسای قبیله و اقوام را «وقایع نگار»ان با چسباندن به «خدا» یعنی یهوه جمع و جور و توجیه کردند. این مسئله یعنی حضور نداشتن یهوه و همکارانش در کره زمین را از ناله و زاری قوم اسرائیل در کمک خواستن از یهوه هم میتوان پی برد که نمونه‌هایی بازنویسی میشوند.

باب سوم

۱ و یهورام بن آخاب در سال هجدهم بهوشافاط پادشاه یهودا در سامره بر اسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود بعمل می‌آورد اما نه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال بعل را که پدرش ساخته بود دور کرد. ۳ لیکن بگناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود چسبیده از آن دوری نورزید.

باب هشتم

۱۶ و در سال پنجم یورام بن آخاب پادشاه اسرائیل وقتیکه یهوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود یهورام بن یهوشافاط پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۱۷ و چون پادشاه شد سی و دو ساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد.

باب دوازدهم

۱ در سال هفتم یهوه‌یوآش پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش ظبیه از بئرشیع بود.

باب سیزدهم

۱ در سال بیست و سوم یوآش بن اخزیا پادشاه یهودا یهواخاز بن بیهو بر اسرائیل در سامره پادشاه شده هفده سال سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود بعمل آورد و در پی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود سلوک نموده از آن اجتناب

نکرد.

باب چهاردهم

۱ در سال دوم یوآش بن یهوآخاز پادشاه اسرائیل اَمَصیا بن یوآش پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوَعَدان اورشلمی بود.

باب پانزدهم

۱ و در سال بیست و هفتم یَرُبعام پادشاه اسرائیل عَزَریا ابن اَمَصیا پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یَکُلیای اورشلمی بود.

۳۲ در سال دوم فَحَح بن رَمَلیا پادشاه اسرائیل یوتام بن عَزَریا پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۳۳ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یَرُوشا دختر صادق بود.

باب شانزدهم

۱ در سال هفدهم فَحَح بن رملیا آحاز بن یوتام پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش شایسته بود موافق پدرش داود عمل ننمود.

باب هجدهم

۱ و در سال سوم هُوشع ایلَه پادشاه اسرائیل حَزقیّا ابن آحاز پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش ابی دختر زکریا بود.

۹ و در سال چهارم حَزقیّا پادشاه که سال هفتم هوشع بن ایلَه پادشاه اسرائیل بود شَلَمَناسَر پادشاه اشور بسامره برآمده آنرا محاصره کرد. ۱۰ و در آخر سال سوم در سال ششم حَزقیّا آنرا گرفتند یعنی در سال نهم هوشع پادشاه اسرائیل سامره گرفته شد. ۱۱ و پادشاه اشور اسرائیل را با شور کوچانیده ایشانرا در حَلح و خابُور نهر جوزان و در شهرهای مادیان برده سکونت داد.

۱۳ و در سال چهاردهم حزقیاء پادشاه سَنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده آنها را تسخیر نمود.

باب بیستم

۱ در آن ایام حزقیاء بیمار و مشرف بموت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزد وی آمده او را گفت، خداوند چنین میگوید تدارک خانه خود را ببین زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند.
۲۱ پس حزقیاء با پدران خود خوابید و پسرش منسی بجایش سلطنت نمود.

باب بیست و یکم

۱ مَنسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش حَفِصِیَبَه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق رجاسات اُمَتائیکه خداوند آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود عمل نمود.
۱۹ آمون بیست و ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مَشَلَمَت دختر حارُوص از یُطَبَه بود.

باب بیست و دوم

۱ یُوشِیَا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود و اسم مادرش یَدِیَدَه دختر عَدایه از بُصَقَت بود. ۲ و آنچه را که در نظر خداوند پسند بود بعمل آورد و بتمامی طریق پدر خود داود سلوک نموده بطرف راست یا چپ انحراف نوزید.

باب بیست و سوم

۲۷ و خداوند گفت یهودا را نیز از نظر خود دور خواهم کرد چنانکه اسرائیلرا دور کردم و اینشهر اورشلیم را که برگزیدم و خانه را که گفتم اسم من در آنجا خواهد بود ترک خواهم نمود. ۲۸ و بقیه وقایع یوشیا و هر چه کرد آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ۲۹ و در ایام او فرعون نکوه پادشاه مصر بر پادشاه آشور بنهر فرات برآمد و یوشیا پادشاه بمقابل او برآمد و چون (فرعون) او را دید ویرا در مَجْدُو کشت. ۳۰ و خادمانش او را در عرابه نهاده از مجدو به اورشلیم مرده آوردند و او را در قبرش دفن کردند و اهل زمین یَهُوآحاز بن یوشیا را گرفتند و او را مسح نموده بجای پدرش بیادشاهی نصب کردند. ۳۱ و یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود و اسم

مادرش حَمُوطَل دختر اِرمیا ازلبنه بود.

۳۶ یَهُویاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش زَبیده دختر فِدایه از رُومه بود.

باب بیست و چهارم

۸ و یَهُویاکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش نَحُوشطا دختر اَلناتان اورشلمی بود.

۱۸ صِدقیّا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حَمیَطَل دختر اِرمیا ازلبنه بود.

باب بیست و پنجم

۱ و واقع شد که نَبوکدنصر پادشاه بابل با تمامی لشگر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اُردو زده سنگری گرداگردش بنا نمود. ۲ و شهر تا سال یازدهم صِدقیّا پادشاه محاصره شد. ۳ و در روز نهم آن ماه قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. ۴ پس در شهر رخنه ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار کردند و کلدانیان بهر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه) براه عریّه رفت. ۵ و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده در بیابان اریحا باو رسیدند و تمامی لشگرش از او پراکنده شدند. ۶ پس پادشاهرا گرفته او را نزد پادشاه بابل به ربله آوردند و بر او فتوی دادند. ۷ و پسران صِدقیّا را پیش رویش بقتل رسانیدند و چشمان صِدقیّا را کردند و او را بدو زنجیر بسته به بابل آوردند. ۸ و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نَبوکدنصر پادشاه سلطان بابل نبوزرادان رئیس جلادان خادم پادشاه بابل باورشلم آمد. ۹ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه های اورشلیم و هر خانه بزرگرا بآتش سوزانید. ۱۰ و تمامی لشگر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند حصارهای اورشلیم را بهرطرف منهدم ساختند. ۱۱ و نبوزرادان رئیس جلادان بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیترا باسیری بُرد.

۲۲ و اما قومیکه در زمین یهودا باقی ماندند و نَبوکدنصر پادشاه بابل ایشانرا رها کرده بود پس جَدَلیا ابن اخیقام بن شافانرا برایشان گماشت.

۲۵ اما در ماه هفتم واقع شد که اسمعیل بن نَتَنیا ابن اَلیشَمع که از ذریت پادشاه بود باتفاق

ده نفر آمدند و جدلیا را زدند که بمرّد و یهودیان و کلدانیانرا نیز که با او در مصّفه بودند (کشتند). ۲۶ و تمامی قوم چه خورد و چه بزرگ و سرداران لشگرها برخاسته بمصر رفتند زیرا که از کلدانیان ترسیدند. ۲۷ و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهودیاکین پادشاه یهودا واقع شد که اوایل مرودک پادشاه بابل در سالیکه پادشاه شد سر یهودیاکین پادشاه یهودا را از زندان برافراشت. ۲۸ و با او سخنان دلایز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سائر پادشاهانیکه با او در بابل بودند گذاشت. ۲۹ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور وی نان میخورد. ۳۰ و برای معیشت او وظیفه دایمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه باو داده میشد.

* این هم بخشی از «کتاب دوم پادشاهان» بعد از وفات موسی که از سلسله پادشاهان سخن میراند که مجموعاً توأم با جنگها همراه با شکست ها و پیروزیهای مختلف بود. در «باب بیست و پنجم» بوضوح بیان شد که قوم اسرائیل ساکن در اورشلیم با حمله بابلیان پس از تقریباً ۶۰۰ سال بعد از وفات موسی، زنده ماندگان در مناطق مختلف پراکنده گردیدند از جمله سامریها به منطقه مادیان و اورشلمی ها به مصر و اورشلیم نیز به آتش کشیده شده و نابود گردید. اینکه آیا پراکنده شدن قوم اسرائیل بعنوان قوم خداپرست با داشتن تورات مفید بوده یا خیر را در ادامه وقایع تاریخی پی خواهیم برد. تا جایی که به بابلیان برگردد پادشاه بابل یکی از یهودیان یا خداپرستان را به یکی از سمتهای عالی رتبه برگزید که مسلماً بخاطر همان دانشی بود که او از تورات آموخته بود.

۷. کتاب اول تواریخ ایام

باب اول

۱ آدم شیث انوش. ۲ قینان مهللئیل یارد. ۳ خنوخ متوشالاح لَمک. ۴ نُوح سام حام یافث. ۵ پسران یافث جومر و ماجوج و مادای و یاوان و توبال ماشک و تیراس.
 ۱۷ پسران سام عیلام و آشور و آرفکشاد و لُود و آرام و عوص و حُول و جاتر و ماشک.
 ۲۴ سام آرفکشاد سَالِح. ۲۵ عابَر فالِح رَعُو. ۲۶ سَروج ناخُور تارِح. ۲۷ ابرام که همان ابراهیم باشد. ۲۷ پسران ابراهیم اسحق و اسمعیل.
 ۳۴ و ابراهیم اسحق را آورد و پسران اسحق عیسو و اسرائیل بودند.

۴۳ و پادشاهانیکه در زمین اَدُم سلطنت نمودند پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند اینانند بَالَع بن بَعُور و اسم شهر او دِنَهَابَه بود.
۵۴ و امیر مَجْدِیئیل و امیر عیرام، اینان امیران اَدُوم بودند.

باب دوم

۱ پسران اسرائیل اینانند، رَأُوبِین و شَمْعُون و لاوی و یهودا و یساکار و زبولون. ۲ و دان و یوسف و بنیامین و نفتالی و جاد و آشیر.

باب سوم

۱ و پسران داود که برای او در حَبْرُون زائیده شدند اینانند، نخستزاده اش اَمْنون از اَخینوعِم یَزْرَعِیلَه و دومین دانیال از اَبِیجائیلِ کَرْمَلِیَه. ۲ و سومین ابشالوم پسر مَعْکَه دختر تلمای پادشاه جَشُور و چهارمین اَدُونیا پسر حَجیت.

۳ و پنجمین شَفَطِیا از اَبِیطال و ششمین یَتْرَعام از زن او عَجَلَه. ۴ این شش برای او در حَبْرُون زائیده شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت کرد. ۵ و اینها برای وی در اورشلیم زائیده شدند شَمعی و شویاب و ناتان و سُلیمان، این چهار از بَتَشُوع دختر عَمِیئیل بودند.

۱۰ و پسر سلیمان رَحْبَعام و پسر او ابیا و پسر او آسا و پسر او یَهُوشافاط. ۱۱ و پسر او یورام و پسر او اَخْزِیا و پسر او یوآش. ۱۲ و پسر او اَمْصِیا و پسر او عَزْرِیا و پسر او یوتام. ۱۳ و پسر او آحاز و پسر او حَزْقِیا و پسر او مَنَسی. ۱۴ و پسر او آمون و پسر او یوشیا. ۱۵ و پسران یوشیا، نخستزاده اش یوحانان و دومین یَهُویاقیم و سومین صِدْقِیا و چهارمین شَلُوم. ۱۶ و پسران یهوایاقیم پسر او یِکُنیا و پسر او صِدْقِیا. ۱۷ و پسران یِکُنیا آشیر و پسر او شَالْتِیئیل.

۲۴ و بنی اَلِیُوعینای هُودایا و اَلِیاشیب و فَلَایا و عَقُوب و یوحانان و دَلایاع و عَنانی که هفت باشند.

باب سیزدهم

۱ و داود با سرداران هزاره و صده و با جمیع رؤسا مشورت کرد.
۱۲ و در آنروز داود از خدا ترسان شده گفت تابوت خدا را نزد خود چگونه بیاورم. ۱۳ پس داود تابوت را نزد خود بشهر داود نیاورد بلکه آنرا بخانه عوبید اَدُوم جتی برگردانید. ۱۴ و

تابوت خدا نزد خاندان عوبید اَدوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه عوبید اَدوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

باب چهاردهم

۱ و حیرام پادشاه صور قاصدان با چوب سرو آزاد و بنّایان و نجاران نزد داود فرستاد تا خانه برای او بسازند. ۲ و داود دانست که خداوند او را پیداشاهی اسرائیل استوار داشته است زیرا که سلطنتش بخاطر قوم او اسرائیل بدرجه بلند برافراشته شده بود. ۳ و داود در اورشلیم باز زنان گرفت و داود پسران و دختران دیگر تولید نمود. ۱۷ و اسم داود در جمیع اراضی شیوع یافت و خداوند ترس او را بر تمامی امتهای مستولی ساخت.

باب پانزدهم

۱ و داود در شهر خود خانه ها بنا کرد و مکانی برای تابوت خدا مهیا ساخته خیمه بجهت آن برپا نمود. ۲۹ و چون تابوت عهد خداوند وارد شهر داود میشد میکال دختر شاول از پنجره نگریست و داود پادشاهرا دید که رقص و وجد مینماید او را در دل خود خوار شمود.

باب بیست و یکم

۱ و شیطان بصد اسرائیل برخاسته داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد. ۲ و داود به یوآب و سروران قوم گفت بروید و عدد اسرائیل را بترشبع تا دان گرفته نزد من بیاورید تا آنرا بدانم. ۳ یوآب گفت خداوند بر قوم خود هر قدر که باشند صد چندان مزید کند و ای آقایم پادشاه آیا جمیع ایشان بندگان آقایم نیستند لیکن چرا آقایم خواهش این عمل دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود. ۴ اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد و یوآب در میان تمامی اسرائیل گردش کرده باز بارورشلیم مراجعت نمود. ۵ و یوآب عدد شمرده شدگان قومرا بداد داد و جمله اسرائیلیان هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیرزن و از یهودا هفتاد و چهار هزار مرد شمشیرزن بودند.

۱۳ داود به جاد گفت در شدت تنگی هستم تمنا اینکه بدست خداوند بیفتم زیرا که رحمتهای او بسیار عظیم است و بدست انسان نیفتم. ۱۴ پس خداوند وبا بر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مُردند.

* آیا آمارگیری چه ایرادی داشت که «هفتاد هزار نفر» بخاطر آن کشته شدند؟ در هر صورت اولاً این به معنی این است که دیگر یهوه و همکارانش در بین قوم اسرائیل برای کمک کردن آنان نیستند و به همین دلیل هر کار خلافی انجام میدادند یا بگردن شیطان میانداختند و یا میگفتند گناه کردیم و «خداوند وبا» فرستاد و هر کاری که برایشان «برکت» میداشت میگفتند که «به کمک خداوند» بوده و یا خواست خداوند بود. مسلماً در آن شرایط اقتصادی چیز دیگری جز این در مورد چنین مشکلات و یا بیماریهایی نمی توانستند بگویند. ولی گویا اینبار خداوند رحمتهایش برعکس خواست آنان (داود) شد (بند ۱۳ «باب بیست و یکم»). در «باب بیست و چهارم» «کتاب دوم سموئیل» (ص ۱۷ بند ۱) در مورد همین مسئله فرقی با «باب بیست و یکم» «کتاب اول تواریخ ایام» (ص ۲۷ بند ۱) دارد، یعنی نوشته طور دیگری آغاز میشود که مشخص است وقایع نگاران هر طور که خود مناسب میدانستند «وقایع» را مینوشتند.

باب بیست و سوم

۱ و چون داود پیر و سالخورده شد پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل نصب نمود.

باب بیست و نهم

۱ و داود پادشاه بتمامی جماعت گفت پسر سلیمان که خدا او را بتنهایی برای خود برگزیده جوان و لطیف است و این مَهَمّ عظیمی است زیرا که هیکل بجهت انسان نیست بلکه برای یهوه خدا است.

۱۰ و داود بحضور تمامی جماعت خداوند را متبارک خوند و داود گفت ای یهوه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا بابد متبارک هستی. ۱۱ و ایخداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است زیرا هر چه در آسمان و زمین است از آن تو میباشد و ای خداوند ملکوت از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی. ۱۲ و دولت و جلال از تو میآید و تو بر همه حاکمی و کبریا و جبروت در دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن بهمه کس در دست تو است.

۱۸ ای یهوه خدای پدران ما ابراهیم و اسحق و اسرائیل اینرا همیشه در تصور فکرهای دل قوم خود نگاه دار و دلهای ایشانرا بسوی خود ثابت گردان.

۲۳ پس سلیمان بر کرسی خداوند نشسته بجای پدرش داود پادشاهی کرد و کامیاب شد و

تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند.

۲۶ پس داود بن یسی بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود. ۲۷ و مدت سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود اما در حبرون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد. ۲۸ و در پیروی نیکو از عمر و دولت و حشمت سیر شده وفات نمود و پسرش سلیمان بجایش پادشاه شد. ۲۹ و اینک امور اول و آخر داود پادشاه در سفر اخبار سموئیل رائی و اخبار ناتان نبی و اخبار جادِ رائی. ۳۰ با تمامی سلطنت و جبروت او و روزگاریکه بر وی و بر اسرائیل و بر جمیع ممالک آن اراضی گذشت مکتوب است.

* «باب بیست و نهم» نیز گویای این حقیقت است که یهوه و همکارانش در کره زمین نیستند و به همین خاطر داود از یهوه طلب کمک میکند و از این قبیل مسائل. آنچه که برای یهوه مهم بوده همانا بوجود آمدن یک قطب «خداپرست» در کنار بت پستان بود که دیگر کاملاً واضح است که چنین قطبی با تمام انحرافات و غیره که قوم اسرائیل مرتکب شدند سازمان یافت و میتوانستند بدون کمک یهوه و همکارانش سازمان یافته به خدا پرستی ادامه دهند.

۸. کتاب دوم تواریخ ایام

باب اول

۱ و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی میبود و او را عظمت بسیار بخشید.

۱۴ و سلیمان عرابه ها و سواران جمع کرده هزار و چهارصد عرابه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای عرابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۱۵ و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت. ۱۶ و اسبهای سلیمان از مصر آورده میشد و تاجران پادشاه دسته های آنها را میخریدند هر دسته را بقیمت معین. ۱۷ و یک عرابه را بقیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون میآوردند و میرسانیدند و یک اسبرا بقیمت صدوپنجاه و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان آرام بتوسط آنها بیرون میآوردند.

باب دوم

۱ و سلیمان قصد نمود که خانه برای اسم یهوه و خانه بجهت سلطنت خودش بنا نماید. ۲ و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرد. ۳ و سلیمان نزد حورام پادشاه صور فرستاد گفت چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه بجهت سکونت خویش بنا نماید (همچنین با من رفتار نما).

۱۱ و حورام پادشاه صور مکتوباً جواب داده آنرا نزد سلیمان فرستاد که چون خداوند قوم خود را دوست میدارد از اینجهت ترا بیادشاهی ایشان نصب نموده است. ۱۲ و حورام گفت متبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین میباشد زیرا که بداد پادشاه پسر حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه برای خداوند و خانه برای سلطنت خودش بنا نماید. ۱۳ و الان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم. ۱۴ و او پسر زنی از دختران دان است و پدرش مرد صوری بود و بکار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و کتان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است تا برای او با صنعتگران تو و صنعتگران آقایم پدرت داود کاری معین بشود.

۱۷ پس سلیمان تمامی مردان غریب را که در زمین اسرائیل بودند بعد از شماره که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرد و صدوپنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند. ۱۸ و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و شش صد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند تعیین نمود.

* این هم سندی که بیان کننده اینست که در بین قوم اسرائیل قبائل دیگر نیز زیست میکردند، یعنی قوم اسرائیل تنها از خاندان ابراهیم نبود که در یک منطقه میزیستند(بند ۱۷).

باب سوم

۱ و سلیمان شروع کرد ببنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موریّا جائیکه (خداوند) بر پدرش داود ظاهر شده بود جائیکه داود در خرمنگاه ارنون یبوسی تعیین کرده بود.

باب هشتم

۱ و بعد از انقضای بیست سالیکه سلیمان خانه خداوند و خانه خود را بنا میکرد. ۲ سلیمان

شهرهائیرا که حورام بسلیمان داده بود تعمیر نمود و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید.

باب نهم

۳۰ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد. ۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رَحْبَعَام در جای او پادشاه شد.

باب دوازدهم

۱۳ و رَحْبَعَام پادشاه خویشتنرا در اورشلیم قوی ساخته سلطنت نمود و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یکساله بود و در شهر اورشلیم که خداوند آنرا از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نَعْمَةَ عَمُونِیَه بود. ۱۶ پس رحبعام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش آبیّا بجایش سلطنت کرد.

باب سیزدهم

۱ در سال هجدهم سلطنت یَرُبَعَام آبیّا بر یهودا پادشاه شد. ۲ سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکایا دختر اَوْرِیئیل از جِبَعَه بود و در میان ابیا و یربعام جنگ بود. ۲۱ و ابیا قوی میشد و چهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر بوجود آورد.

باب چهاردهم

۱ و ابیا با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش آسا در جایش پادشاه شد و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت.

باب پانزدهم

۱ و روح خدا به عَزْرِیّا ابن عودید نازل شد. ۲ و او برای ملاقات آسا بیرون آمده ویرا گفت ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید خداوند با شما خواهد بود هرگاه شما با او باشید و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت اما اگر او را ترک کنید او شما را ترک خواهد نمود. ۳ و اسرائیل مدت مدیدی بی خدای حق و بی کاهنِ معلّم و بی شریعت بودند.

باب شانزدهم

۱۱ و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مدد نخواست بلکه از طیبیان. ۱۳ پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت.

باب هفدهم

۱ و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را بصد اسرائیل تقویت داد.

باب بیستم

۳۱ پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزویه دختر شلحی بود. ۳۵ و بعد از این یهوشافاط پادشاه یهودا با آحزیا پادشاه اسرائیل که شیرانه رفتار مینمود طرح آمیزش انداخت. ۳۶ و در ساختن کشتیها برای رفتن بترشیش با وی مشارکت نمود و کشتیها را در عصیون جابر ساختند.

باب بیست و یکم

۱ و یهوشافاط با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدرانش دفن شد و پسرش یهورام بجایش پادشاه شد. ۲ و پسران یهوشافاط عزریا و یحییئیل و زکریا و عزریاهو و میکائیل و شَفَطِیَا برادران او بودند، این همه پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند. ۴ و چون یهورام بر سلطنت پدرش مستقر شد خویشتنرا تقویت نموده همه برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز بشمشیر کشت. ۵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد.

۱۶ پس خداوند دل فلسطینیان و عربانیرا که مجاور حبشیان بودند بصد یهورام برانگیزانید. ۱۷ و بر یهودا هجوم آورده در آن ثلمه انداختند و تمامی اموالیکه در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز باسیری بردند و برای او پسری سوای پسر کهترش یهواخاز باقی نماند. ۱۸ و بعد از اینهمه خداوند احشایشرا بمرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت. ۱۹ و بمرور ایام بعد از انقضای مدت دو سال احشایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد و قومش برای وی (عطریات) نسوزانیدند چنانکه برای پدرانش میسوزانیدند. ۲۰ و او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود و بدون آنکه بر او رقتی

شود رحلت کرد و او را در شهر داود اما نه در مقبره پادشاهان دفن کردند.

باب بیست و چهارم

۱ و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظَبِيَّة بئرِشَبَعی بود.

باب بیست و نهم

۱ حزقیای بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش آبیّه دختر زکریا بود.

باب سی و سوم

۱ مَنَسّی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود.

باب سی و چهارم

۱ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود.

باب سی و ششم

۱۱ صدقیّا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود. ۱۲ و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزیده در حضور ارمیای نبی که از زبان خداوند باو سخن گفت تواضع ننمود.

۱۷ پس پادشاه کلدانیانرا که جوانان ایشانرا در خانه مقدس ایشان بشمشیر گشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم ننمود برایشان آورد و همه را بدست او تسلیم کرد. ۱۸ و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانشرا تماماً به بابل بُرد. ۱۹ و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیمرا منهدم ساختند و همه قصرهایشرا بآتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند. ۲۰ و بقية السیفرا ببابل باسیری برد که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان فارس او را و پسرانشرا بنده بودند. ۲۱ تا کلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود و زمین از سبتهای خود تمتّع برَد زیرا در تمامی ایامیکه ویران ماند آرامی یافت تا هفتاد سال سپری شد. ۲۲ و در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود خداوند روح کورش پادشاه فارس را

برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آنرا نیز مرقوم داشت و گفت. ۲۳
کوروش پادشاه فارس چنین میفرماید یهوه خدای آسمانها تمامی ممالک زمینرا بمن داده است
و او مرا امر فرمود که خانه برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم پس کیست از
شما از تمامی قوم او یهوه خدایش همراهش باشد و برود.

۹. کتاب عزرا

باب اول

۱ و در سال اول کوروش پادشاه فارس تا کلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود خداوند روح
کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آنرا نیز مرقوم
داشت و گفت. ۲ کوروش پادشاه فارس چنین میفرماید یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمینرا
به من داده و مرا امر فرموده است که خانه برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم.
۳ پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد او باورشلیم که در یهودا است
برود و خانه یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید. ۴ و هر که
باقی مانده باشد در هر مکانی از مکانهاییکه در آنها غریب میباشد اهل آن مکان او را
بنقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی بجهت خانه خدا که در اورشلیم است
اعانت نمایند. ۵ پس رؤسای آبای یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانیکه خدا
روح ایشانرا برانگیزانیده بود برخاسته روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا
نمایند. ۶ و جمیع همسایگان ایشان ایشانرا بآلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه ها
علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند. ۷ و کوروش پادشاه ظروف خانه خداوند را که
نَبُوکَدَنْصَر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد. ۸ و کوروش
پادشاه فارس آنها را از دست مِتْرَدَات خزانه دار خود بیرون آورده به شیشَبَصَر رئیس یهودیان
شمرده. ۹ و عدد آنها این است سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد. ۱۰ و
سی جام طلا و چهارصد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر. ۱۱ تمامی ظروف طلا
و نقره پنجهزار و چهارصد بود و شیشَبَصَر همه آنها را با اسیرانیکه از بابل باورشلیم میرفتند
برد.

باب دوم

۱ و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصیکه نَبُوکَدَنْصَر پادشاه بابل باسیری برده

بود برآمدند و هر کدام از ایشان باورشلیم و یهودا و شهر خود برگشتند. ۲ اما آنانیکه همراه زَبَابِل آمدند، یَشُوع و نَحْمِیا و سَرایا و رَعِیلایا و مُرْدَخای و بِلشان و مِسْفار و یَغوای و رَحُوم و بَعْنه، و شمارهٔ مردان قوم اسرائیل. ۳ بنی فرعُوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو. ۵۸ جمیع نَتینم و پسران خادمان سُلیمان سیصد و نود و دو. ۵۹ و اینانند آنانیکه از تَل مِلح و تَل حَرشا برآمدند یعنی کَرُوب و اَدان و اِمیر اما خاندان پدران و عشیرهٔ خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه. ۶۴ تمامی جماعت با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. ۶۵ سوای غلامان و کنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و مغنیان و مغنیایهٔ ایشان دویست نفر بودند. ۷۰ پس کناهان و لاویان و بعضی از قوم و مغنیان و دربانان و نَتینم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

باب سوم

۶ از روز اول ماه هفتم حینیکه بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود بگذرانیدن قربانیهای سوختنی برای خداوند شروع کردند. ۷ و بحجّاران و نجاران نقره دادند و باهل صیدون و صور مأكولات و مشروبات و روغن (دادند) تا چوب سرو آزاد از لُبنان از دریا بیافا بر حسب امریکه کورش پادشاه فارس بایشان داده بود بیاورند. ۱۲ و بسیاری از کاهنان و لاویان و رؤسای آبا که پیر بودند و خانهٔ اولین را دیده بودند حینیکه بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد باواز بلند گریستند و بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند. ۱۳ چنانکه مردم نتوانستند در میان صدای آواز شادمانی و آواز گریستن قوم تشخیص نمایند زیرا که خلق صدای بسیار بلند میدادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده میشد.

باب چهارم

۱ و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که اسیران هیکل یهوه خدای اسرائیل بنا میکنند. ۲ آنگاه نزد زربابل و رؤسای آبا آمده بایشان گفتند که ما همراه شما بنا خواهیم کرد زیرا که ما مثل شما از زمان اَسْرَحَدُون پادشاه اَشور که ما را باینجا آورد خدای شما را میطلبیم و برای او قربانی میگذرانیم. ۳ اما زَبَابِل و یَشُوع و سایر رؤسای آبای اسرائیل بایشان گفتند شما را با ما در بنا کردن خانهٔ خدای ما کاری نیست بلکه ما تنها آنرا برای یهوه خدای

اسرائیل چنانکه کورش پادشاه سلطان فارس بما امر فرموده است آنرا بنا خواهیم نمود. ۴
آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهودا را سُست کردند و ایشانرا در بنا نمودن بتنگ میآوردند. ۵
و بضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس تا سلطنت داریوش
پادشاه فارس قصد ایشانرا باطل ساختند. ۶ و چون آخِشورُش پادشاه شد در ابتدای سلطنتش بر
ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند. ۷ و در ایام آرتحستا بسلام و متردات و طبّیل و
سائر رفقای ایشان بآرتحستا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب بخط آرامی نوشته شد و
معنیش در زبان آرامی. ۸ رَحُوم فرمان فرما و شِمشائی کاتب رساله بضد اورشلیم بارتحستا
پادشاه بدین مضمون نوشتند.

۲۲ پس با حذر باشید که در این کار کوتاهی ننمائید زیرا که چرا این فساد برای ضرر
پادشاهان پیش رود. ۲۳ پس چون نامه ارتحستا پادشاه بحضور رحوم و شمشائی کاتب و
رفقای ایشان خوانده شد ایشان بتعجیل نزد یهودیان باورشلیم رفتند و ایشانرا با زور و جفا از
کار باز داشتند. ۲۴ آنگاه کار خانه خدا که در اورشلیم است تعویق افتاد و تا سال دوم
سلطنت داریوش پادشاه فارس معطل ماند.

باب پنجم

۵ اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهودا بود که ایشانرا نتوانستند از کار باز دارند تا این
امر بسمع داریوش برسد و جواب مکتوب در باره اش داده شود. ۶ سواد مکتوبی که تثنای
والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای او افرسکیان که در ماورای نهر ساکن بودند نزد
داریوش پادشاه فرستادند. ۷ مکتوبرا نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود، که بر
داریوش پادشاه سلامتی تمام باد. ۸ بر پادشاه معلوم باد که ما ببلاد یهودیان بخانه خدای
عظیم رفتیم و آنرا از سنگهای بزرگ بنا میکنند و چوبها در دیوارش میگذارند و این کار در
دست ایشان بتعجیل معمول و بانجام رسانیده میشود.

۱۷ پس الآن اگر پادشاه مصلحت داند در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا
چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که این خانه خدا در اورشلیم بنا
شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزد ما بفرستد.

باب ششم

۱ آنگاه داریوش پادشاه فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه ها در آن موضوع بود
تفحص کردند. ۲ و در قصر اَحمتا که در ولایت مادیان است طوماری یافت شد و تذکره در

آن بدین مضمون مکتوب بود. ۳ در سال اول کورش پادشاه همین کورش پادشاه در باره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آنخانه که قربانیها در آن میگذرانیدند بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندیش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد.

۸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود بجهت بنا نمودن اینخانه خدا چگونه رفتار نمائید، از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماورای نهر خرج باین مردمان بلاتأخیر داده شود تا معطل نباشند. ۹ و مایحتاج ایشان را از گاوان و قوچها و بره ها بجهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن بر حسب قول کاهنانیکه در اورشلیم هستند روزبروز بایشان بی کم و زیاد داده شود. ۱۰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و بجهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند. ۱۱ و دیگر فرمانی از من صادر شد که هر کس که این حکمرا تبدیل نماید از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او بسبب این عمل مزبله بشود. ۱۲ و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است هر پادشاه یا قومرا که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی اینخانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید هلاک سازد، من داریوش این حکمرا صادر فرمودم پس این عمل بلاتأخیر کرده شود. ۱۳ آنگاه تَتَنای والی ماورای نهر و شَتَرَبُوزَنای و رفقای ایشان بر وفق فرمانیکه داریوش پادشاه فرستاده بود بلاتأخیر عمل نمودند. ۱۴ و مشایخ یهود بنا نمودن مشغول شدند و بر حسب نبوتِ حَجَّی نَبِیِّ و زکریّا ابنِ عَدُو کار را پیش بردند و بر حسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و ارتحشستا پادشاهان فارس آنرا بنا نموده بانجام رسانیدند. ۱۵ و اینخانه در روز سوم ماه آذار در سال ششم داریوش پادشاه تمام شد.

باب هفتم

۱ و بعد از این امور در سلطنت ارتحشستا پادشاه فارس عزرا ابن سرایا ابن عزریّا ابن حَلِقِیّا. ۶ ابن عزرا از بابل برآمد و او در شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آنرا داده بود کاتب ماهر بود و پادشاه بر وفق دست یهوه خدایش که با وی میبود هر چه را که او میخواست بوی میداد. ۷ و بعضی از بنی اسرائیل و از کاهنان و لایوان و مغنیان و دربانان و تَنینیم نیز در سال هفتم ارتحشستا پادشاه باورشلم برآمدند. ۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه باورشلم رسید.

۱۱ و این است صورت مکتوبیکه ارتحشستا پادشاه به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلماتِ وصایای خداوند و فرایض او بر اسرائیل بود. ۱۲ از جانب ارتحشستا شاهنشاه به عزرای

کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد. ۱۳ فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لویان ایشان که در سلطنت من هستند و برفتن همراه تو باورشلیم راضی باشند بروند. ۱۴ چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مُشیر او فرستاده شده تا دربارهٔ یهودا و اورشلیم بر وفق شریعت خدایت که در دست تو است تفحص نمائی.

۲۰ و اما چیزهای دیگر که برای خانهٔ خدایت لازم باشد هر چه برای تو اتفاق افتد که بدهی آنرا از خزانهٔ پادشاه بده. ۲۱ و از من ارتحشستا پادشاه فرمانی بتمامی خزانه داران ماورای نهر صادر شده است که هر چه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد بتعجیل کرده شود.

۲۶ و هر که بشریعت خدایت و بفرمان پادشاه عمل ننماید بر او بی محابا حکم شود خواه بقتل یا بجلای وطن یا بضبط اموال یا بجنس.

باب نهم

۹ زیرا که ما بندگانیم لیکن خدای ما ما را در حالت بندگی ترک نکرده است بلکه ما را منظور پادشاهان فارس گردانیده حیات تازه بما بخشیده است تا خانهٔ خدای خود را بنا نمائیم و خرابیهای آنرا تعمیر کنیم و ما را در یهودا و اورشلیم قلعهٔ بخشیده است.

۱۰. کتاب نَحْمِیا

باب اول

۱ کلام نَحْمِیا ابن حَکلیا، در ماه کِسْلُو در سال بیستم هنگامیکه من در دار السلطنهٔ شوشان بودم واقع شد. ۲ که حَنانِی یکی از برادرانم با کسانی چند از یهودا آمدند و از ایشان دربارهٔ بقیهٔ یهودیکه از اسیری باقی مانده بودند و در بارهٔ اورشلیم سؤال نمودم. ۳ ایشان مرا جواب دادند، آنانیکه آنجا در بلوک از اسیری باقی مانده اند در مصیبت سخت و افتضاح میباشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش باآتش سوخته شده است.

۱۱ ای خداوند گوش تو بسوی دعای بنده ات و دعای بندگان که برغبت تمام از اسم تو ترسان میباشند متوجه بشود و بندهٔ خود را امروز کامیاب فرمائی و او را بحضور اینمرد مرحمت عطا کنی زیرا که من ساقی پادشاه بودم.

باب دوم

۱ و در مال نیشان در سال بیستم ارتحشستا پادشاه واقع شد که شراب پیش وی بود و من شرابرا گرفته بیادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم. ۲ و پادشاه مرا گفت روی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی، این غیر از ملالت دل چیزی نیست، پس من بینهایت ترسان شدم. ۳ و بیادشاه گفتم پادشاه تا بآید زنده بماند رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهریکه موضع قبرهای پدرام باشد خراب است و دروازه‌هایش بآتش سوخته شده. ۴ پادشاه مرا گفت چه چیز میطلبی آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم. ۵ و بیادشاه گفتم اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات در حضورت التفات یابد مرا به یهودا و شهر مقبرهای پدرام بفرستی تا آنرا تعمیر نمایم. ۶ پادشاه مرا گفت و مَلِکَه بپهلوی او نشسته بود طول سفت چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود، پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم.

باب پنجم

۱۴ و نیز از روزیکه بوالی بودن زمین یهودا مأمور شدم یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتحشستا پادشاه که دوازده سال بود من و برادرانم وظیفه والیگریا نخوردیم. ۱۵ اما والیان اول که قبل از من بودند بر قوم بار سنگین نهاده علاوه بر چهل مثقال نقره نان و شراب نیز از ایشان میگرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی میکردند لیکن من بسبب ترس خدا چنین نکردم. ۱۶ و من نیز در ساختن حصار مشغول میبودم و هیچ مزرعه نخردیم و همه بندگان من در آنجا بکار جمع بودند. ۱۷ و صدو پنجاه نفر از یهودیان و سروران سوای آنانیکه از امتهای مجاور ما نزد ما میآمدند بر سفره من خوراک میخوردند. ۱۸ و آنچه برای هر روز مهیا میشد یک گاو و شش گوسفند پرواری میبود و مرغها نیز برای من حاضر میکردند و هر ده روز مقداری کثیر از هر گونه شراب، اما معهدا وظیفه والیگریا نطلبیدم زیرا که بندگی سخت بر این قوم میبود. ۱۹ ای خدایم موافق هر آنچه باین قوم عمل نمودم مرا به نیکوئی یاد آور.

باب سیزدهم

۱ در آنروز کتاب موسی را بسمع قوم خواندند و در آن نوشته یافت شد که عَمُونیان و مَوآبیان تا بآید بجماعت خدا داخل نشوند. ۲ چونکه ایشان بنی اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند بلکه بلعامرا بصد ایشان اجیر نمودند تا ایشانرا لعنت نماید اما خدای ما لعنترا ببرکت تبدیل نمود. ۳ پس چون تورات را شنیدند تمامی گروه مختلِفرا از میان اسرائیل

جدا کردند.

۲۵ بنابراین با ایشان مشاجره نموده ایشانرا ملامت کردم و بعضی از ایشانرا زدم و موی ایشانرا کندم و ایشانرا بخدا قسم داده گفتم دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را بجهت پسران خود و بجهت خویشان مگیرید. ۲۶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین امر گناه نورزید با آنکه در امتهای بسیار پادشاهی مثل او نبود و اگر چه او محبوب خدای خود میبود و خدا او را پادشاهی تمامئ اسرائیل نصب کرده بود زنان بیگانه او را نیز مرتکب گناه ساختند. ۲۷ پس آیا ما بشما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته بخدای خویش خیانت ورزیم. ۲۸ و یکی از پسران یهودیاداع بن آیاشیبِ رئیس کهنه داماد سَنَبَلَطِ حُورُونی بود پس او را از نزد خود راندم. ۲۹ ایخدای من ایشانرا بیاد آور زیرا که کهانت و عهد کهانت و لایوانرا بیعصمت کرده اند. ۳۰ پس من ایشانرا از هر چیز بیگانه طاهر ساختم و وظایف کاهنان و لایوانرا برقرار نمودم که هر کس بر خدمت خود حاضر شود. ۳۱ و هدایای هیزم در زمان معین و نوبرها را نیز، ایخدای من مرا بنیکوئی بیاد آور.

* اینطور که معلوم است این آقا در مورد اینکه چرا در آن زمان نمیبایست قوم اسرائیل با اقوام دیگر ازدواج کنند را بد فهمیده بود، او تصور میکرد این حکم ابدی است و هر فردی از قوم اسرائیل در هر زمان با اقوام دیگر ازدواج کند، قوم اسرائیل از طرف خداوند مجازات خواهد شد («باب سیزدهم»). در صورتی که در آن زمان این حکم به دلیل مسئله خداپرستی و بت پرستی مطرح شده بود نه برای اینکه تا ابد «قوم» اسرائیل با کسی «ازدواج» نکند.

۱۱. کتابِ اِسْتَر

باب اول

۱ در ایامِ اَخْشُورُش (این امور واقع شد)، این همان اخشورش است که از هند تا حبش بر صدو بیست و هفت ولایت سلطنت میکرد. ۲ در آن ایام حینیکه اخشورش پادشاه بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شُوشَن نشسته بود. ۳ در سال سوم از سلطنت خویش ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروران ولایتها بحضور او بودند.

باب دهم

۱ و اَخْشُورُش پادشاه بر زمینها و جزایر دریا جزیه گذارد. ۲ و جمیع اعمال قوت و توانائی او و تفصیل عظمت مُردخای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست. ۳ زیرا که مردخای یهودی بعد از اخشورش پادشاه شخص دوم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده سعادت‌مندی قوم خویشرا میطلبید و برای تمامی ابنای جنس خود سخنان صلح آمیز میگفت.

* «کتاب استر» در مورد زندگینامه «اخشورش پادشاه» است.

۱۲. کتاب ایوب

باب اول

۱ در زمین عوص مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خدا ترس بود و از بدی اجتناب مینمود. ۲ و برای او هفت پسر و سه دختر زائیده شدند. ۳ و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود. ۴ و پسرانش میرفتند و در خانه هر یکی از ایشان در روزش مهمانی میکردند و فرستاده سه خواهر خود را دعوت مینمودند تا با ایشان اکل و شرب بنمایند. ۵ و واقع میشد که چون دوره روزهای مهمانی ایشان بسر میرفت ایوب فرستاده ایشانرا تقدیس مینمود و بامدادان برخاسته قربانیهای سوختنی بشماره همه ایشان میگذرانید زیرا ایوب میگفت شاید پسران من گناه کرده خدا را در دل خود ترک نموده باشند و ایوب همیشه چنین میکرد. ۶ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد. ۷ و خداوند بشیطان گفت از کجا آمدی، شیطان در جواب خداوند گفت از تردد کردن در زمین و سیر کردن در آن. ۸ خداوند بشیطان گفت آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست، مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب میکند. ۹ شیطان در جواب خداوند گفت آیا ایوب مجاناً از خدا میترسد. ۱۰ آیا تو گرد او و گرد خانه او و گرد همه اموال او بهر طرف حصار نکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد. ۱۱ لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو ترا ترک خواهد نمود. ۱۲ خداوند به شیطان گفت اینک همه اموالش در دست تو است لیکن دستترا بر خود او دراز

مکن پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت. ۱۳ و روزی واقع شد که پسران و دخترانش در خانه برادر بزرگ خود میخوردند و شراب مینوشیدند. ۱۴ و رسولی نزد ایوب آمده گفت گاوان شیار میکردند و ماده الاغان نزد آنها میچریدند. ۱۵ و سایبان بر آنها حمله آورده بردند و جوانان را بدم شمشیر کشتند و من بتنهایی رهائی یافتم تا ترا خبر دهم.

۱۸ و او هنوز سخن میگفت که دیگری آمده گفت پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگ خود میخوردند و شراب مینوشیدند. ۱۹ که اینک باد شدیدی از طرف بیابان آمده چهار گوشه خانه را زد و بر جوانان افتاد که مُردند و من بتنهایی رهائی یافتم تا ترا خبر دهم. ۲۰ آنگاه ایوب برخاسته جامه خود را درید و سر خود را تراشید و بزمین افتاده سجده کرد. ۲۱ و گفت برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه بآنجا خواهم برگشت خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد. ۲۲ در این همه ایوب گناه نکرد و بخدا جهالت نسبت نداد.

باب چهل و دوم

۱۱ و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده در خانه اش با وی نان خوردند و او را درباره تمامی مصیبتیکه خداوند باو رسانیده بود تعزیت گفته تسلی دادند و هرکس یک قسیطه و هر کس یک حلقه طلا باو داد. ۱۲ و خداوند آخر ایوبرا بیشتر از اول او مبارک فرمود چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود. ۱۳ و او را هفت پسر و سه دختر بود. ۱۴ و دختر اول را یَمیمه و دومرا قَصِیعَه و سوم را قَرَن هَفُوک نام نهاد. ۱۵ و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکو صورت یافت نشدند و پدر ایشان ایشانرا در میان برادرانشان ارشی داد. ۱۶ و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. ۱۷ پس ایوب پیر و سالخورده شده وفات یافت.

* این هم داستان خدا و شیطان. گویا نویسنده تصور میکرد که خدا شیطان را نمیشناسد و یا اینکه جزو یکی از همکارانش نبود و به همین دلیل افسانه ای به مقصود هدف خود نوشت. به هر حال در آن زمان ایوب میبایستی حداقل رئیس قبیله ای بوده باشد تا بتواند آن همه چهارپا و نوکر داشته باشد. گویا کسانی که فقیر هستند مثل ایوب «کامل و راست» نیستند وگرنه مالدار میشدند. آیا بدون چپاول دسترنج دیگران میشود آن همه سرمایه جمع کرد؟ زحمت را «نوکران» او میکشیدند ولی همه چیز به آقا ایوب «خدا ترس» تعلق میگرفت! گویا واقعاً ایوب «از گناه اجتناب میکرد» که آن اندازه مال و منال داشت. اگر او «از گناه اجتناب»

نمی‌کرد چه مقدار سرمایه می‌توانست داشته باشد؟ بالاخره آقا ایوب هم مانند آقا سلیمان در شرایط سخت به یاد چیزی افتاد که در موقع استثمار «نوکران» خود نیافتاده بود. اینطور بنظر میرسد که این داستان نویس ما میخواست سهمی هم نصیب او گردد و به همین دلیل چیزهایی بنفع ایوب نوشت، وگرنه احتمالاً ایوب چیزی به او نمی‌داد. البته در این جنگ که در واقع جنگ بین «خدا» و «شیطان» بود «شیطان» شکست خورد! و سرانجام به همین راحتی که وقایع نگار ما نوشت مجدداً ایوب با کمک «خداوند» نه نوکران و فامیله‌ها او مالدار شد! گویا «وقایع نگاران» که دائماً نوشتند «خداوند» به این افراد کمک کرد تا مالدار شوند فراموش کرده بودند که اقوام زیادی هم وجود داشتند که مالدارتر از ایوب و دیگران بودند ولی به هیچوجه «خداپرست» نبودند. ازاینرو باید تصحیح کرد که مالدار شدن یا سرمایه دار شدن تنها از طریق چپاول، غارتگری و استثمار دیگران امکانپذیر است. درغیراینصورت موسی که به مدت طولانی در کنار یهوه و همکارانش بود میبایست خیلی بیشتر از این افراد مالدار میشد، ولی او دارای چنین وضعیتی نبود.

به هر رو باید این را هم یادآور شوم که گذشته از همه این حرفها ایوب یک سنت جدید را پایه ریزی کرد. آنهم این است که او به دختران خود نیز ارثیه داد.

۱۳. کتاب مزامیر

یعنی زبور داود

مزمور سیم

مزمور داود وقتی که از پسر خود ابشالوم فرار کرد

۱ ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده اند، بسیاری بضد من برمیخیزند. ۲ بسیاری برای جان من میگویند، بجهت او در خدا خلاصی نیست سِلاه.

۷ ای خداوند برخیز ای خدای من مرا برهان، زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی، دندانهای شیرانرا شکستی. ۸ نجات از آن خداوند است، و برکت تو بر قوم تو میباشد سِلاه.

مزمور دهم

۱ ای خداوند چرا دور ایستاده، و خود را در وقتهای تنگی پنهان میکنی. ۲ از تکبر شیران فقیر سوخته میشود، در مشورتها تیکه اندیشیده اند گرفتار میشوند. ۳ زیرا که شیر بشهوات نفس خود فخر میکند، و آنکه میریاید شکر میگوید و خداوند را اهانت میکند.

۱۷ ای خداوند مسئلت مسکینانرا اجابت کرده، دل ایشانرا استوار نموده و گوش خود را فرا گرفته. ۱۸ تا یتیمان و کوفته شدگانرا دادرسی کنی، انسانیکه از زمین است دیگر نترساند.

مزیور دوازدهم

برای سالار مغنیان بر شمائی، مزمور داود

۱ ای خداوند نجات بده زیرا که مرد مقدس نابود شده است، و امناء از میان بنی آدم نایاب گردیده اند. ۲ همه بیکدیگر دروغ میگویند، به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن میرانند. ۵ خداوند میگوید بسبب غارت مسکینان و ناله فقیران الان برمیخیزم، و او را در نجاتیکه برای آن آه میکشد برپا خواهم داشت. ۷ تو ای خداوند ایشانرا محافظت خواهی نمود، از این طبقه و تا ابدالآباد محافظت خواهی فرمود. ۸ شیران بهر جانب میخرامند، وقتیکه خباثت در بنی آدم بلند میشود.

مزمور سیزدهم

برای سالار مغنیان، مزمور داود

۱ ای خداوند تا بکی همیشه مرا فراموش میکنی، تا بکی روی خود را از من خواهی پوشید. ۲ تا بکی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هر روزه غم خواهد بود، تا بکی دشمنم بر من سرافراشته شود.

مزمور چهاردهم

برای سالار مغنیان، مزمور داود

۱ احمق در دل خود میگوید که خدائی نیست، کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته اند و نیکوکاری نیست. ۲ خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا به بیند، که آیا فهیم و طالب خدائی هست. ۳ همه رو گردانیده با هم فاسد شده اند، نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۴ آیا همه گناهکاران بی معرفت هستند، که قوم مرا میخورند چنانکه نان میخورند، و خداوند را نمیخوانند. ۵ آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدا در طبقه عادلان است. ۶ مشورت مسکینرا خجل میسازید، چونکه خداوند ملجای اوست. ۷ کاشکه نجات اسرائیل از صهیون ظاهر میشد، چون خداوند اسیر قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

مزمور هفدهم

صلوة داود

۱ ای خداوند عدالت را بشنو و بفریاد من توجه فرما، و دعای مرا که از لب بی ریا میآید گوش بگیر. ۲ داد من از حضور تو صادر شود، چشمان تو راستی را به بیند.
۱۳ ای خداوند برخیز و پیش روی وی در آمده او را بینداز، و جانمرا از شریر بشمشیر خود برهان.

مزمور هجدهم

برای سالار مغنیان مزمور داود بنده خداوند که کلام این سرود را به خداوند گفت در روزیکه خداوند او را از دست همه دشمنانش و از دست شاول رهائی داد

پس گفت

۱ ای خداوند ای قوت من ترا محبت مینمایم. ۲ خداوند صخره من است و ملجا و نجات دهنده من، خدایم صخره من است که در او پناه میبرم، سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من. ۳ خداوند را که سزاوار کل حمد است خواهم خواند، پس از دشمنانم رهائی خواهم یافت. ۴ رسنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود. ۵ رسنهای کور دور مرا گرفته بود، و دامهای موت پیش روی من در آمده.
۳۴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است، که کمان برنجین به بازوی من خم شد. ۳۵ سپر نجات خود را بمن داده، دست راستت عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است. ۳۶ قدمهایم را زیرم وسعت دادی، که پایهای من نلغزید. ۳۷ دشمنان خود را تعاقب نموده بدیشان خواهم رسید، و تا تلف نشوند برنخواهم گشت. ۳۸ ایشانرا فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست، و زیر پاهای من خواهند افتاد. ۳۹ زیرا کمر مرا برای جنگ بقوت بسته، و مخالفانرا زیر پایم انداخته. ۴۰ گردنهای دشمنان مرا بمن تسلیم کرده، تا خصمان خود را نابود بسازم. ۴۱ فریاد برآوردند اما رهاننده نبود، نزد خداوند ولی ایشانرا اجابت نکرد. ۴۲ ایشانرا چون غبار پیش باد سائیده ام، مثل گل کوچها ایشانرا دور ریخته ام. ۴۳ مرا از منازعه قوم رهانیده سر امتهما ساخته، قومیرا که نشناخته بودم مرا خدمت مینمایند.
۴۹ لهذا ای خداوند ترا در میان امتهما حمد خواهم گفت، و بنام تو سرود خواهم خواند. ۵۰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح خویش رحمت نموده است، یعنی بداود و ذریت او تا ابدآباد.

مزمور بیست و دوم

برای سالار مغنیان بر غزاله، مزمور داود

۱ ای خدای من ای خدای من چرا مرا ترک کرده، و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی. ۲ ای خدای من در روز میخوانم و مرا اجابت نمیکنی، در شب نیز و مرا خاموشی نیست.

۳۰ ذریتی او را عبادت خواهند کرد، و در باره خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند نمود. ۳۱ ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد، قومیرا که متولد خواهند شد که او این کار کرده است.

مزمور هفتادم

برای سالار مغنیان، مزمور داود بجهت یادگاری

۱ خدایا برای نجات من بشتاب، ای خداوند باعانت من تعجیل فرما. ۲ آنانیکه قصد جان من دارند خجل و شرمنده شوند، و آنانیکه در بدی من رغبت دارند رو برگردانیده و رسوا گردند. ۵ و اما من مسکین و فقیر هستم، خدایا برای من تعجیل کن، تو مددکار و نجات دهنده من هستی ای خداوند تأخیر منما.

مزمور هفتاد و دوم

مزمور سلیمان

۱ ایخدا انصاف خود را به پادشاه ده، و عدالت خویش را به پسر پادشاه. ۲ و او قوم ترا بعدالت داوری خواهد نمود، و مساکین ترا بانصاف. ۱۸ متبارک باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است، که او فقط کارهای عجیب میکند. ۱۹ و متبارک باد نام مجید او تا ابد الآباد، و تمامی زمین از جلال او پر بشود آمین و آمین، دعاهای داود بن یسی تمام شد.

مزمور هفتاد و سیم

مزمور آساف

۱ هر آینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانیکه پاک دل هستند. ۲ و اما من نزدیک بود که پایهایم از راه در رود، و نزدیک بود که قدمهایم بلغزد. ۳ زیرا بر متکبران حسد بردم، چون سلامتی شیرانرا دیدم.

۲۸ و اما مرا نیکوست که بخدا تقرب جویم، بر خداوند یهوه توکل کرده ام، تا همه کارهای ترا بیان کنم.

مزمور هفتاد و چهارم

قصیده آساف

۱ چرا ایخدا ما را ترک کرده تا بابد، و خشم تو بر گوسفندان مرتع خود افروخته شده است.
۲ جماعت خود را که از قدیم خریدۀ بیاد آور، و آنرا که فدیۀ داده تا سبط میراث تو شود، و این کوه صهیونرا که در آن ساکن بودۀ.
۲۲ ای خدا برخیز و دعوی خود را برپا دار، و بیاد آور که احمق تمامی روز ترا ملامت میکند.
۲۳ آواز دشمنان خود را فراموش مکن، و غوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند میشود.

مزمور هشتاد و ششم

دعای داود

۱ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته مرا مستجاب فرما، زیرا مسکین و نیازمند هستم.
جان مرا نگاه دار زیرا من متقی هستم، ایخدای من بنده خود را که بر تو توکل دارد نجات بده.
۳ ای خداوند بر من کرم فرما، زیرا که تمامی روز ترا میخوانم.

مزمور هشتاد و هفتم

مزمور و سرود بنی قورح

۱ اساس او در کوههای مقدس است.
۲ خداوند دروازههای صهیونرا دوست میدارد، بیشتر از جمیع مسکنهای یعقوب.
۶ خداوند چون امتهای را مینویسد ثبت خواهد کرد، که این در آنجا متولد شده است سلاه.
۷ مغنیان و رقص کنندگان نیز، جمیع چشمه های من در تو است.

مزمور هشتاد و هشتم

سرود و مزمور بنی قورح برای سالار مغنیان بر مَحَلَّتْ لَعْنُوت، قصیده هیمان

آزراحی

۱ ای یهوه خدای نجات من، شب و روز نزد تو فریاد کرده ام. ۲ دعای من بحضور تو برسد،

بنالۀ من گوش خود را فرا گیر. ۳ زیرا که جان من از بلایا پر شده است، و زندگانیم بقبر نزدیک گردیده.

۱۶ حدت خشم تو بر من گذشته است، و خوفهای تو مرا هلاک ساخته. ۱۷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز، و مرا از هر سو احاطه نموده. ۱۸ یاران و دوستانرا از من دور کرده، و آشنایانم را در تاریکی.

مزمور نودم

دعای موسی مرد خدا

۱ ای خداوند مسکن ما تو بوده، در جمیع نسلها. ۲ قبل از آنکه کوهها بوجود آید، و زمین و ربع مسکونرا بیافرینی از ازل تا بابد تو خدا هستی. ۳ انسانرا بغبار برمیگردانی، و میگوئی ای بنی آدم رجوع نمائید. ۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد، و مثل پاسی از شب.

۱۶ اعمال تو بر بندگانت ظاهر بشود، و کبریائی تو بر فرزندان ایشان. ۱۷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد، و عمل دستهای ما را بر ما استوار ساز، عمل دستهای ما را استوار گردان.

مزمور نود و چهارم

۱ ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذو الانتقام تجلی فرما. ۲ ای داور جهان متعال شو، و بر متکبران مکافات برسان. ۳ ای خداوند تا بکی شیران تا بکی شیران فخر خواهند نمود. ۴ حرفها میزنند و سخنان ستم آمیز میگویند، جمیع بدکاران لاف میزنند، ای خداوند قوم ترا میشکنند، و میراث ترا ذلیل میسازند. ۵ بیوه زنان و غریبانرا میکشند، و یتیمانرا بقتل میرسانند. ۶ و میگویند یاه نمی بیند، و خدای یعقوب ملاحظه نمینماید. ۷ ای احمقان قوم بفهمید، و ای ابلهان کی تعقل خواهید نمود.

۱۰ خداوند فکرهای انسانرا میداند، که محض بطالت است.

۱۴ زیرا که داوری بانصاف رجوع خواهد کرد، و همه راستدلان پیروی آنرا خواهند نمود.

۱۹ آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع میکند. ۲۰ بر جان مرد صدیق باهم جمع میشوند، و بر خون بیگناه فتوی میدهند. ۲۱ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است، و خدایم صخره ملجای من است. ۲۲ و گناه ایشانرا بر ایشان راجع خواهد کرد، و ایشانرا در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت، یهوه خدای ما ایشانرا فانی خواهد نمود.

مزمور صد و یکم

مزمور داود

۱ رحمت و انصاف را خواهم سرائید، نزد تو ای خداوند تسبیح خواهم خواند. ۲ در طریق کامل بخردمندی رفتار خواهم نمود، نزد من کی خواهی آمد، در خانه خود با دل سلیم سالک خواهم شد.

مزمور صد و دوم

دعای مسکین و قتیکه پریشان حال شده ناله خود را بحضور یهوه میریزد
۱ ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریاد من نزد تو برسد. ۲ در روز تنگیم روی خود را از من مپوشان، گوش خود را بمن فرا گیر، و روزیکه بخوانم مرا بزودی اجابت فرما. ۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد، و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید.
۲۷ لیکن تو همان هستی، و سالهای تو تمام نخواهد گردید. ۲۸ فرزندان بندگان باقی خواهند ماند، و ذریت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

مزمور صد و چهاردهم

۱ وقتیکه اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان. ۲ یهوه مقدس او بود، و اسرائیل محل سلطنت وی. ۳ دریا اینرا بدید و گریخت. ۴ و اُردُن به عقب برگشت.
۷ ای زمین از حضور خداوند متزلزل شو، و از حضور خدای یعقوب. ۸ که صخره را دریاچه آب گردانید، و سنگ خارا را چشمه آب.

مزمور صد و بیست و هفتم

سرود درجات از سلیمان

۱ اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیانش زحمت بیفایده میکشند، اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بیفایده پاسبانی میکنند. ۲ بیفایده است که شما صبح زود برمیخیزید و شب دیر می خوابید، و نان مشقت را میخورید، همچنان محبوبان خویشرا خواب می بخشد. ۳ اینک پسران میراث از جانب خداوند میباشند، و ثمره رحم اجرتی از اوست. ۴ مثل تیرها در دست مرد زورآور، همچنان هستند پسران جوانی. ۵ خوشا بحال کسیکه ترکش خود را از ایشان پر کرده است، خجل نخواهند شد بلکه با دشمنان در دروازه سخن خواهند راند.

مزمور صدوسی ام

۱ ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد برآوردم. ۲ ای خداوند آواز مرا بشنو، و گوشهای تو با آواز تضرع من ملتفت شود. ۳ ای یاه اگر گناهان را بنظر آوری، کیست ای خداوند که بحضور تو بایستد.

۸ و او اسرائیل را فدیة خواهد داد، از جمیع گناهان وی.

مزمور صد وچهل

برای سالار مغنیان، مزمور داود

۱ ای خداوند مرا از مرد شریر رهائی ده، و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما. ۲ که در دلهای خود در شرارت تفکر می کنند، و تمامی روز برای جنگ جمع میشوند. ۳ دندانهای خود را مثل مار تیز میکنند، و زهر افعی زیر لب ایشانست سِلاه.

۱۲ میدانم که خداوند دادرسی فقیر را خواهد کرد، و داوری مسکینان را خواهد نمود. ۱۳ هر آینه عادلان نام ترا حمد خواهند گفت، و راستان بحضور تو ساکن خواهند شد.

مزمور صد وچهل و یکم

مزمور داود

۱ ای خداوند ترا میخوانم نزد من بشتاب، و چون ترا بخوانم آواز مرا بشنو. ۲ دعای من بحضور تو مثل بخور آراسته شود، و برافراشتن دستهایم مثل هدیه شام.

۹ مرا از دامیکه برای من نهاده اند نگاه دار، و از کمندهای گناهکاران. ۱۰ شیران بدامهای خود بیفتند، و من بسلامتی در بگذرم.

مزمور صد وچهل و پنجم

تسبیح داود

۱ ایخدای من ای پادشاه ترا متعال میخوانم، و نام ترا متبارک میگویم تا ابدالآباد. ۲ تمامی روز ترا متبارک میخوانم، و نام ترا حمد میگویم تا ابدالآباد.

۲۰ خداوند همه محبان خود را نگاه میدارد، و همه شیران را هلاک خواهد ساخت. ۲۱ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت، و همه بشر نام قدوس او را متبارک بخوانند تا ابدالآباد.

مزبور صد و پنجاهم

۱ هَلَلویاه خدا را در قدس او تسبیح بخوانید، در فلک قوت او را تسبیح بخوانید. ۲ او را بسبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید، او را بحسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید. ۳ او را باواز کرنا تسبیح بخوانید. ۴ او را با بریط و عود تسبیح بخوانید. ۵ او را با ذف و رقص تسبیح بخوانید، او را با ذوات او تار و نی تسبیح بخوانید. ۵ او را با صنجهای بلند آواز تسبیح بخوانید، او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید. ۶ هر که روح دارد خداوند را تسبیح بخواند، هَلَلویاه.

* اینهم از «مزبور» و سرودهای خداپرستان که نشانه این است که در هر شرایط زیستی که قرار گرفته بودند خداپرستی را رها نکردند ضمن اینکه نشانه این است که یهوه و همکارانش به منظومه خود برگشته بودند. عبارت دیگر کاملاً قطب خداپرستی در مقابل بت پرستی سازمان یافته بود. به هر حال گویا داود، سلیمان و آساف متوجه نشده بودند که یهوه بعد از ارائه احکام و یکسری آموزش های حرفه ای و سکونت یافتن کامل قوم در منطقه کنعان دیگر در نزدشان حضور ندارند و قوم اسرائیل از جمله داود و دیگران بجای آرزوی کمک از طرف یهوه میبایستی نیروی فکری و جسمی خود را برای زیستن بکار گیرند. اما گویا آنها تمایل به موفت خوری داشتند و میخواستند دائماً یهوه در هر شرایطی کمک شان کند. آخرین «مزمور» هم «مزمور» «هَلَلویاه» است از داود که مسیحیان (کشیشان)، این دروغگویان بی شرم جنایتکار در زمان «دعا خوانی» (فریب مردم) بیان میکنند. نه تنها کشیشان یا آخوندها بلکه اساساً هر فرد و تشکلی آگاهانه یا ناآگاهانه خواستار مالکیت خصوصی بجای مالکیت اشتراکی و لغو کار مزدی باشند چه بخواهند چه نخواهند در کنار جنایتکاران فعلی و آتی قرار می گیرند. عبارت دیگر پراتیک آنان جز اعمال جنایتکارانه چیز دیگری نخواهد بود زیرا این سرمایه است که تصمیم گیرنده است نه فرد یا افراد، یعنی افراد اسیر یوغ سرمایه میشوند.

۱۴. کتاب امثال سلیمان نبی

باب اول

۱ امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل. ۲ بجهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت. ۳ بجهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت. ۴ تا

ساده دلانرا زیرکی بخشد، و جوانانرا معرفت و تمیز. ۵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید، و مرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید. ۶ تا امثال و کنایانرا بفهمند، کلمات حکیمان و غوامض ایشانرا. ۷ ترس یهوه آغاز علم است، لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند.

۲۲ که ای جاهلان تا بکی جهالترا دوست خواهید داشت، و تا بکی مستهزئین از استهزاء شادی میکنند، و احمقان از معرفت نفرت می‌نمایند. ۲۳ بسبب عتاب من بازگشت نمائید، اینک روح خود را بر شما افاضه خواهم نمود، و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد. ۲۴ زیرا که چون خواندم شما ابا نمودید، و دستهای خود را افراشتم و کسی اعتنا نکرد. ۲۵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید، و توییخ مرا نخواستید. ۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید، و چون ترس بر شما مستولی شود استهزاء خواهم نمود. ۲۷ چون خوف مثل باد تند بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گردباد بشما در رسد، چینیکه تنگی و ضیق بر شما آید. ۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند لیکن اجابت نخواهم کرد، و صحبگاهان مرا جستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت. ۲۹ چونکه معرفت را مکروه داشتند، و ترس خداوند را اختیار نمودند. ۳۰ و نصیحت مرا پسند نکردند، و تمامی توییخ مرا خوار شمردند.

۳۱ بنابراین از میوه طریق خود خواهند خورد، و از تدابیر خویش سیر خواهند شد. ۳۲ زیرا که ارتداد جاهلان ایشانرا خواهد کشت، و راحت غافلانه احمقان ایشانرا هلاک خواهد ساخت. ۳۳ اما هر که مرا بشنود در امنیت ساکن خواهد بود، و از ترس بلا مستریح خواهد ماند.

باب نهم

۱ حکمت خانه خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است. ۲ ذبایح خود را ذبح نموده و شراب خود را ممزوج ساخته، و سفره خود را نیز آراسته است. ۳ کنیزان خود را فرستاده ندا کرده است، بر پُشتهای بلند شهر. ۴ هر که جاهل باشد باینجا بیاید، و هر که ناقصالعقل است او را میگوید. ۵ بیائید از غذای من بخورید، و از شرابیکه ممزوج ساخته ام بنوشید. ۶ جهالترا ترک کرده زنده بمانید، و بطریق فهم سلوک نمائید. ۷ هر که استهزاء کننده را تأدیب نماید برای خویشتن رسوائی را تحصیل کند، و هر که شریر را تنبیه نماید برای او عیب میباشد. ۸ استهزاء کننده را تنبیه منما مبادا از تو نفرت کند، اما مرد حکیمرا تنبیه نما که ترا دوست خواهد داشت. ۹ مرد حکیمرا پند ده که زیاده حکیم خواهد شد، مرد عادل را تعلیم ده که عملش خواهد افزود.

۱۲ اگر حکیم هستی برای خویشتن حکیم هستی، و اگر استهزاء نمائی بتنهائی متحمل آن خواهی بود. ۱۳ زن احمق یاوه گو است، جاهل است و هیچ نمیداند. ۱۴ و نزد در خانه خود

مینشینند، در مکانهای بلند شهر بر کُرسی. ۱۵ تا راه روندگانرا بخواند، و آنانیرا که به راههای خود برآستی میروند. ۱۶ هر که جاهل باشد باینجا برگردد، و بناقص العقل میگوید. ۱۷ آبهای دزدیده شده شیرین است، و نان خُفیه لذیذ میباشد. ۱۸ و او نمیداند که مردگان در آنجا هستند، و دعوت شدگان در عمقهای هاویه میباشند.

باب دهم

۱ امثال سلیمان پسر حکیم پدر خود را مسرور میسازد، اما پسر احمق باعث خُزن مادرش میشود. ۲ گنجهای شرارت منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهائی میدهد. ۳ خداوند جان مرد عادلرا نمیگذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شیرانرا باطل میسازد. ۴ کسیکه بدست سُست کار میکند فقیر میگردد، اما دست چابک غنی میسازد. ۳۲ لبهای عادلان به امور مرضیه عارف است، اما دهان شیران پُر از دروغها است.

باب چهاردهم

۱ هر زن حکیم خانه خود را بنا میکند، اما زن جاهل آنرا با دست خود خراب مینماید. ۳ در دهان احمق چوب تکبر است، اما لبهای حکیمان ایشانرا محافظت خواهد نمود. ۵ شاهد امین دروغ نمیگوید، اما شاهد دروغ بکذب تنطق میکند. ۶ استهزاء کننده حکمترا میطلبد و نمییابد، اما بجهت مرد فهیم علم آسان است. ۷ از حضور مرد احمق دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت. ۸ حکمت مرد زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت احمقان فریب است. ۹ احمقان بگناه استهزاء میکنند، اما در میان راستان رضامندی است.

۱۵ مرد جاهل هر سخنرا باور میکند، اما مرد زیرک در رفتار خود تأمل مینماید. ۱۶ مرد حکیم میترسد و از بدی اجتناب مینماید، اما احمق از غرور خود ایمن میباشد. ۱۷ مرد کج خُلق احمقانه رفتار مینماید، و (مردم) از صاحب سوءظن نفرت دارند. ۱۸ نصیب جاهلان حماقت است، اما معرفت تاج زیرکان خواهد بود. ۱۹ بدکاران در حضور نیکان خم میشوند، و شیران نزد دروازه‌های عادلان میایستند. ۲۰ همسایه فقیر نیز از او نفرت دارد، اما دوستان شخص دولتمند بسیارند.

۲۴ تاج حکیمان دولت ایشان است، اما حماقت احمقان حماقت محض است.

۲۶ در ترس خداوند اعتماد قوی است، و فرزندان او را ملجا خواهد بود. ۲۷ ترس خداوند چشمه حیات است، تا از دامهای موت اجتناب نمایند.

۳۱ هر که بر فقیر ظلم کند آفریننده خود را حقیر می‌شمارد، و هر که بر مسکین ترحم کند او را تمجید مینماید.

۳۴ عدالت قومرا رفیع میگرداند، اما گناه برای قوم عار است. ۳۵ رضامندی پادشاه بر خادم عاقل است، اما غضب او بر پست فطرتان.

باب بیستم

۱ شراب استهزا میکند و مسکرات عربده میآورد، و هر که بآن فریفته شود حکیم نیست. ۲ هیبت پادشاه مثل غرش شیر است، و هر که خشم او را بهیجان آورد بجان خود خطا میورزد. ۳ از نزاع دور شدن برای انسان عزت است، اما هر مرد احمق مجادله میکند. ۴ مرد کاهل بسبب زمستان شیار نمیکند، لهذا در موسم حصاد گدائی میکند و نمییابد. ۵ مشورت در دل انسان آب عمیق است، اما مرد فهیم آنرا میکشد. ۶ بسا کسانی که هر یک احسان خویشرا اعلام میکنند، اما مرد امینرا کیست که پیدا کند.

۲۷ روح انسان چراغ خداوند است، که تمامی عمقهای دلرا تفتیش مینماید. ۲۸ رحمت و راستی پادشاه را محافظت میکند، و کرسی او برحمت پایدار خواهد ماند. ۲۹ جلال جوانان قوت ایشان است، و عزت پیران موی سفید. ۳۰ ضربهای سخت از بدی طاهر میکند، و تازیانه ها بعمق دل فرو میرود.

باب بیست و یکم

۱ دل پادشاه مثل نه‌های آب در دست خداوند است، آنرا بهر سو که بخواهد برمیگرداند. ۲ هر راه انسان در نظر خودش راست است، اما خداوند دلها را میآزماید. ۳ عدالت و انصافرا بجا آوردن، نزد خداوند از قربانیها پسندیده تر است.

۱۹ در زمین بائر ساکن بودن بهتر است، از بودن با زن ستیزه گر و جنگ جوی. ۲۰ در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف میکند. ۲۱ هر که عدالت و رحمترا متابعت کند، حیات و عدالت و جلال خواهد یافت.

۲۹ مرد شریر روی خود را بی حیا میسازد، و مرد راست طریق خویشرا مستحکم میکند. ۳۰ حکمتی نیست و نه فطانتی، و نه مشورتی که بضر خداوند بکار آید. ۳۱ اسب برای روز جنگ مهیا است، اما نصرت از جانب خداوند است.

باب بیست و دوم

۱ نیک نامی از کثرت دولتمندی افضل است، و فیض از نقره و طلا بهتر. ۲ دولتمند و فقیر باهم ملاقات میکنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است.

۷ توانگر بر فقیر تسلط دارد، و مدیون غلام طلب کار میباشد.

۹ شخصیکه نظر او باز باشد مبارک خواهد بود، زیرا که از نان خود بفقراء میدهد.

۱۴ دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هر که مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد.

۱۷ گوش خود را فرا داشته کلام حکما را بشنو، و دل خود را بتعلیم من مایل گردان.

۲۰ آیا امور شریفرا برای تو نوشتم، شامل بر مشورت معرفت.

۲۹ آیا مردیرا که در شغل خویش ماهر باشد میبینی، او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد، پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.

باب بیست و سیم

۱ چون با حاکم بغذا خوردن نشینی، در آنچه پیش روی تو است تأمل نما. ۲ و اگر مرد اکول هستی، کارد بر گلوی خود بگذار. ۳ بخوراکهای لطیف او حریص مباش، زیرا که غذای فریبنده است. ۴ برای دولتمند شدن خود را زحمت مرسان، و از عقل خود باز ایست.

۶ نان مرد تنگ نظر را مخور، و بجهت خوراکهای لطیف او حریص مباش. ۷ زیرا چنانکه در دل خود فکر میکند خود او همچنان است، ترا میگوید بخور و بنوش اما دلش با تو نیست.

۹ بگوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامترا خوار خواهد شمرد.

۳۱ بشراب نگاه مکن وقتیکه سُرخ فام است، حینیکه حُبابهای خود را در جام ظاهر میسازد، و بملایمت فرو میرود. ۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد گزید، و مانند افعی نیش خواهد زد.

۳۳ چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو بچیزهای کج تنطق خواهد نمود. ۳۴ و مثل کسیکه در میان دریا میخوابد خواهی شد، یا مانند کسیکه برسر دکل کشتی میخسبد.

۳۵ و خواهی گفت مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم، پس کی بیدار خواهم شد، همچنین معاودت میکنم و بار دیگر آنرا میطلبم.

باب بیست و چهارم

۱ بر مردان شریر حسد مبر، و آرزو مدار تا با ایشان معاشرت نمائی.

۷ حکمت برای احمق زیاده بلند است، دهان خود را در دربار باز نمیکنند. ۸ هر که برای بدی تفکر میکند، او را فتنه انگیز میگویند. ۹ فکر احمقان گناه است، و استهزا کننده نزد آدمیان مکروه است.

۱۵ ای شیریر برای منزل مرد عادل در کمین مباش، و آرامگاه او را خراب مکن. ۱۶ زیرا مرد عادل اگر چه هفت مرتبه بیفتد خواهد برخاست، اما شیریران در بلا خواهند افتاد. ۲۱ ای پسر من از خداوند و پادشاه بترس، و با مفسدان معاشرت منما. ۲۲ زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست، و عاقبت سالهای ایشانرا کیست که بداند. ۳۲ پس من نگریسته متفکر شدم، ملاحظه کردم و ادب آموختم. ۳۳ اندکی خُفت و اندکی خواب، و اندکی برهم نهادن دستها بجهت خواب. ۳۴ پس فقر تو مثل راه زن برتو خواهد آمد، و نیازمندی تو مانند مرد مسلح.

باب بیست و پنجم

۱ اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حزقیّا پادشاه یهودا آنها را نقل نمودند. ۲ مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن امر جلال پادشاهان است. ۵ شیریرانرا از حضور پادشاه دور کن، تا کرسی او در عدالت پایدار بماند. ۹ دعوائ خود را با همسایه ات بکن، اما راز دیگریرا فاش مساز. ۱۶ اگر غسل یافتی بقدر کفایت بخور، مبادا از آن پُر شده قی کنی. ۱۷ پای خود را از زیاد رفتن بخانه همسایه ات باز دار، مبادا از تو سیر شده از تو نفرت نماید. ۲۱ اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران، و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان. ۲۲ زیرا اخگرها برسرش خواهی انباشت، و خداوند ترا پاداش خواهد داد. ۲۶ مرد عادل که پیش شیریر خم شود، مثل چشمه گل آلود و منبع فاسد است. ۲۷ زیاد غسل خوردن خوب نیست، همچنان طلبیدن جلال خود جلال نیست. ۲۸ کسیکه بر روح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بیحصار است.

باب بیست و ششم

۱ چنانکه برف در تابستان و باران در حصاد، همچنین حرمت برای احمق شایسته نیست. ۲ لعنت بیسبب نمیآید، چنانکه گنجشک در طیران و پرستوک در پریدن. ۳ شلاق بجهت اسب و لگام برای الاغ، و چوب از برای پشت احمقان است. ۴ احمقرا موافق حماقتش جواب مده، مبادا تو نیز مانند او بشوی. ۵ احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشتنرا حکیم بشمارد. ۶ هر که پیغامی بدست احمق بفرستد، پایهای خود را میبرد و ضرر خود را مینوشد. ۷ ساقهای شخص لنگ بیتمکین است، و مثلیکه از دهان احمق برآید همچنان است. ۸ هر که احمق را حرمت کند، مثل کیسه جواهر در توده سنگها است. ۹ مثلیکه از دهان احمق برآید،

مثل خاریست که در دست شخص مست رفته باشد.
۲۸ زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکترا ایجاد میکند.

باب بیست و هشتم

۱ شیران میگریزند جائیکه تعاقب کننده نیست، اما عادلان مثل شیر شجاع اند.
۴ هر که شریعترا ترک میکند شیرانرا میستاید، اما هرکه شریعترا نگاه دارد از ایشان نفرت دارد.
۵ مردمان شیرانصافرا درک نمی نمایند، اما طالبان خداوند همه چیز را میفهمند.
۱۱ مرد دولت مند در نظر خود حکیم است، اما فقیر خردمند او را تفتیش خواهد نمود.
۱۶ حاکم ناقص العقل بسیار ظلم میکند، اما هرکه از رشوه نفرت کند عمر خود را دراز خواهد ساخت.
۲۴ کسیکه پدر و مادر خود را غارت نماید و گوید گناه نیست، مصاحب هلاک کنندگان خواهد شد.
۲۸ وقتیکه شیران برافراشته شوند مردم خویشتنرا پنهان میکنند، اما چون ایشان هلاک شوند عادلان افزوده خواهند شد.

باب بیست و نهم

۱ کسیکه بعد از تنبیه بسیار گردنکشی میکند، ناگهان منکسر خواهد شد و علاجی نخواهد بود.
۲ چون عادلان افزوده گردند قوم شادی میکنند، اما چون شیران تسلط یابند مردم ناله مینمایند.
۷ مرد عادل دعوی فقیر را درک میکند، اما شیران برای دانستن آن فهم ندارد.
۱۱ احمق تمامی خشم خود را ظاهر میسازد، اما مرد حکیم بتأخیر آنرا فرو می نشاند.
۱۶ چون شیران افزوده شوند تقصیر زیاده میگردد، اما عادلان افتادن ایشانرا خواهند دید.
۲۲ مرد تندخو نزاع بر میانگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر میافزاید.
۲۷ مرد ظالم نزد عادلان مکروه است، و هرکه در طریق مستقیم است نزد شیران مکروه میباشد.

باب سی ام

۱ کلمات و پیغام آکور بن یاقه و حی آنمرد به ایتئیل یعنی به ایتئیل و اگال. ۲ یقیناً من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسانرا ندارم. ۳ من حکمترا نیاموخته ام، و معرفت قدوسرا

ندانسته ام. ۴ کیست که بآسمان صعود نمود و از آنجا نزول کرد، کیست که باد را در مُشت خود جمع نمود، و کیست که آبرا در جامه بند نمود، کیست که تمامی اقصای زمین را استوار ساخت، نام او چیست و پسر او چه اسم دارد بگو اگر اطلاع داری. ۵ تمامی کلمات خدا مصفی است، او بجهت متوکلان خود سپر است.

۸ بطاعت و دروغرا از من دور کن، مرا نه فقر ده و نه دولت، بخوراکی که نصیب من باشد مرا بپرور. ۹ مبادا سیر شده ترا انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست، و مبادا فقیر شده دزدی نمایم، و اسم خدای خود را بیاطل برم.

۱۴ گروهی میباشند که دندانهایشان شمشیرها است، و دندانهای آسیای ایشان کاردها، تا فقیرانرا از روی زمین و مسکینانرا از میان مردمان بخورند. ۱۵ زالو را دو دختر است که بده بده میگویند، سه چیز است که سیر نمیشود، بلکه چهار چیز که نمیگوید که کافی است. ۱۶ هاویه و رحم نازاد، و زمینیکه از آب سیر نمیشود، و آتش که نمیگوید که کافی است. ۱۷ چشمیکه پدر را استهزا میکند و اطاعت مادر را خوار می شمارد، غرابهای وادی آنرا خواهند کُند و بچه های عقاب آنرا خواند خورد. ۱۸ سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید. ۱۹ طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره، و راه کشتی در میان دریا و راه مرد با دختر باکره. ۲۰ همچنان است طریق زن زانیه، میخورد و دهان خود را پاک میکند و میگوید گناه نکردم.

۲۴ چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکیم میباشد. ۲۵ مورچه ها طایفه بیقوت اند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره میکنند. ۲۶ وَنَکَهَا طایفه ناتوانند، اما خانه های خود را در صخره میگذارند. ۲۷ ملخها را پادشاهی نیست، اما جمیع آنها دسته دسته بیرون میروند. ۲۸ چلباسه ها بدستهای خود میگیرند، و در قصرهای پادشاهان میباشند. ۲۹ سه چیز است که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم میباشد. ۳۰ شیر که در میان حیوانات تواناتر است، و از هیچکدام روگردان نیست. ۳۱ تازی و بز نره و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد. ۳۲ اگر از روی حماقت خوشتنرا برافراشته، و اگر بد اندیشیده، پس دست بر دهان خود بگذار. ۳۳ زیرا چنانکه از فشردن شیر پنیر بیرون میآید، و از فشردن بینی خون بیرون میآید، همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون میآید.

باب سی و یکم

۱ کلام لَمُوئیل پادشاه پیغامیکه مادرش باو تعلیم داد. ۲ چه گویم ای پسر من چه گویم ای پسر رحم من، و چه گویم ای پسر نذرهای من. ۳ قوت خود را بزنان مده، و نه طریقه های

خویشرا بآنچه باعث هلاکت پادشاهان است. ۴ پادشاهانرا نمیشاید ای لموئیل پادشاهانرا نمیشاید که شراب بنوشند، و نه امیرانرا که مُسکراترا بخوانند. ۵ مبادا بنوشند و فرایض را فراموش کنند، و داوریِ جمیع ذلیلانرا منحرف سازند.

۱۰ زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد، قیمت او از لعلها گرانتر است. ۱۱ دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود.

۱۵ وقتیکه هنوز شب است برمیخیزد، و باهل خانه اش خوراک و بکنیزانش حصه ایشانرا میدهد. ۱۶ در بارهٔ مزرعه فکر کرده آنرا میخرد، و از کسب دستهای خود تاکستان غرس مینماید.

۱۹ دستهای خود را بدوک دراز میکند، و انگشتهایش چرخ را میگیرد.

۲۲ برای خود اسبابهای زینت میسازد، لباسش از کتان نازک و ارغوان میباشد. ۲۳ شوهرش در دربارها معروف میباشد، و در میان مشایخ ولایت مینشیند. ۲۴ جامه های کتان ساخته آنها را میفروشد، و کمریندها بتاجران میدهد.

۲۸ پسرانش برخاسته او را خوشحال میگویند، و شوهرش نیز او را میستاید. ۲۹ دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری. ۳۰ جمال فریبنده و زیبایی باطل است، اما زنیکه از خداوند میترسد ممدوح خواهد شد. ۳۱ ویرا از ثمرهٔ دستهایش بدهید، و اعمالش او را نزد دروازهها بستاید.

* آقا سلیمان در آن زمان بجای اینکه در وحله اول تورات را به مردم آموزش دهد شروع کرده بود به «امثال» گویی (ببخشید! توصیه کردنها، نظپردازی در مورد خصوصیات افراد و غیره و تبلیغ خصوصیات اخلاقی «مثبت»). به هر حال در لابلای امثال آقا سلیمان نوعی شیوه تولیدی نیز نمایان است بخصوص در آخرین فصل یعنی «باب سی و یکم» بندهای ۱۰-۳۱. نوعی شیوه تولیدی غیربرده داری در جامعه برقرار بود که صنعت خرد از درون خانواده در حال شکوفائی بود که زنان نقش بسزائی در آن داشتند.

۱۵. کتاب جامعَه

باب اول

۱ کلام جامعَه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود. ۲ باطلِ اباطیل جامعه میگوید باطل اباطیل، همه چیز باطل است. ۳ انسانرا از تمامی مشقتش که زیر آسمان میکشد چه منفعت

است. ۴ یک طبقه میروند و طبقه دیگر میآیند و زمین تا به ابد پایدار میماند. ۴ آفتاب طلوع میکند و آفتاب غروب میکند و بجائیکه از آن طلوع نمود میشتابد. ۶ باد بطرف جنوب میروند و بطرف شمال دور میزند، دور زنان دور زنان میروند و باد بمدارهای خود برمیگردد. ۷ جمیع نهرها به دریا جاری میشود اما دریا پر نمیگردد، بمکانیکه نهرها از آن جاری شد بهمانجا باز میگردد. ۸ همه چیزها پر از خستگی است که انسان آنرا بیان نتواند کرد، چشم از دیدن سیر نمیشود و گوش از شنیدن مملو نمیگردد.

۱۲ من که جامعۀ هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم. ۱۳ و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزیکه زیر آسمان کرده میشود با حکمت تفحص و تجسس نمایم، این مشقت سخت است که خدا بینی آدم داده است که بآن زحمت بکشند. ۱۴ و تمامی کارهائیرا که در زیر آسمان کرده میشود دیدم که اینک همه آنها بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۵ کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد. ۱۶ در دل خود تفکر نموده گفتم اینک من حکمترا بغایت افزودم بیشتر از همگانیکه قبل از من بر اورشلیم بودند و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود. ۱۷ و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم، پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید حزنا میافزاید.

باب دوم

۱ من در دل خود گفتم الان بیا تا ترا بعیش و عشرت بیازمایم پس سعادت مندی را ملاحظه نما، و اینک آن نیز بطالت بود. ۲ در باره خنده گفتم که مجنون است و در باره شادمانی که چه میکند. ۳ در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب پیروم با آنکه دل من مرا بحکمت (ارشاد نماید) و حماقترا بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکو است که آنرا زیر آسمان در تمامی ایام عمر خود بعمل آورند. ۴ کارهای عظیم برای خود کردم و خانه ها برای خود ساختم و تاکستانها بجهت خود غرس نمودم.

۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان داشتم، و مرا نیز بیشتر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند اموال از رمه و گله بود.

۹ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند برتری یافتم و حکمتم نیز با من برقرار ماند.

۱۱ پس تمامی کارهائیکه دستهایم کرده بود و بمشقتیکه در عمل نمودن کشیده بودم نگرستم، و اینک تمامی آن بطالت و در پی باد زحمت کشیدن بود و در زیر آفتاب هیچ

منفعت نبود. ۱۲ پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالترا ملاحظه نمایم زیرا کسیکه بعد از پادشاه بیاید چه خواهد کرد، مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود. ۱۳ و دیدم که برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر ظلمت است. ۱۴ چشمان مرد حکیم در سر وی است اما احمق در تاریکی راه می‌رود، با وجود آن دریافت کردم که به هر دوی ایشان یک واقعه خواهد رسید. ۱۵ پس در دل خود تفکر کردم که چون آنچه به احمق واقع می‌شود بمن نیز واقع خواهد گردید پس من چرا بسیار حکیم بشوم و در دل خود گفتم این نیز بطلالت است. ۱۶ زیرا که هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احمق تا بآید نخواهد بود، چونکه در ایام آینده همه چیز بالتام فراموش خواهد شد و مرد حکیم چونکه می‌میرد آیا نه مثل احمق. ۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد، اینرا نیز من دیدم که از جانب خدا است. ۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد. ۲۶ زیرا بکسیکه در نظر او نیکو است حکمت و معرفت و خوشی را میبخشد اما بخطاکار مشقت انداختن و ذخیره نمودنرا میدهد تا آنرا بکسیکه در نظر خدا پسندیده است بدهد، این نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

* آقا داود به این نتیجه رسیده بود که به هر حال بگونه ای فرقی بین حکیم و «احمق»، فقیر و مالدار، پادشاه و غیرپادشاه، «شریر» و «مهربان» و غیره نیست زیرا همه نهایتاً «میمیرند». اما او متوجه نشده بود که بعنوان مثال اگر کسی بخواهد مانند او مطلبی بنویسد باید مانند او اول خواندن و نوشتن را بلد باشد، غذای کافی، پوشاک، مسکن، و غیره و فرصت یا وقت مورد نیاز را داشته باشد، در غیر اینصورت «غزل» گفتن، «وقایع نگاری» و غیره برای افراد غیرممکن خواهد بود. او متوجه نشده بود که تمام آنچه او برشمرد دارای علت است و تا زمانی که آن را نیابیم و برای دگرگونی یا تغییر آن کوشش نکنیم چنین وضعیتی وجود خواهد داشت، همانطور که خود او گفت: «تا بآید». آن علت سرمایه نام دارد. این در ماهیت یا ذات سرمایه است که انسانها را اسیر خود کند و هیچ کس را راه فراری از دست آن نخواهد بود. زیرا همه یا امروزه اکثراً در نظام سرمایه داری برای سرمایه دار شدن تلاش میکنند. بنابراین هیچ سرمایه داری نمیتواند تا بآید سرمایه دار بماند بلکه سرمایه او یا بطریقی از بین می‌رود یا اینکه بطریقی از دست او به دست دیگران انتقال می‌یابد و او است که پس از این واقعه دچار پریشان حالی، غمگین، عصبانی و «شریر» چنانچه زنده بماند می‌گردد و برای یافتن از دست رفته خود همه را «دزد» می‌نامد و بیهوده به زندان کردنها، جریمه کردنها و کشت و کشتار دست می‌زند؛ در صورتی که اگر ذره ای دقت کند متوجه میشود که

دزد اصلی خود او بوده زیرا او بدون «دزدی» کردن یا غارتگری و استثمار دیگران نمیتوانست سرمایه دار شود. بعبارت دیگر، در غیر اینصورت دیگران هم مثل او در شرایط و موقعیت زیستی او زندگی میکردند. حتی اگر فقیرترین یا «مهربان»ترین آدم(ها) هم جای ظالمتترین سرمایه دار یا دولتهای سرمایه دار را بگیرد و این نظام را تغییر ندهد او (آنان) نیز مانند همان سرمایه دار قبلی عمل خواهد کرد. نمونه های تاریخی در این زمینه چه بشکل فردی و چه به شکل تشکیلاتی مانند دولتهایی که بدون تغییر مناسبات تولیدی و توزیعی دست بدست شدند فراوانند. سرمایه داران فعلی تا زمانی که به آن روز دچار نشوند این را درک نمی کنند که در حال حاضر ضمن اینکه آنان خودشان گرفتار سرمایه شده اند و تمام آرامش آنان سلب شد دیگران را بخاطر غارتگری و استثمار دچار مشکلات عظیمی کرده اند. بنابراین یک راه اصولی رها شدن همه آدمها از یوغ سرمایه وجود دارد آنهم برقراری مالکیت اشتراکی و لغو کار مزدی در جامعه است نه چیز دیگر از جمله ناله و زاری کردنها. این هم بخودی خود انجام نمی گیرد بلکه باید در تشکلهایی که هدفشان تغییر بنیادی مناسبات تولیدی و توزیعی هستند متشکل شد. ما تشکل های محلی و سراسری حرفه ای کارگران و زحمتکشان را که پایه اصلی شکل گیری متشکل شدن کارگران و زحمتکشان است را مقدم بر هر نوع تشکل دیگر میدانیم، و تشکل های غیر حرفه ای که تئوری مارکس را مبنا این تغییر قرار میدهند و آن را تبلیغ و ترویج میکنند نه اینکه نام مارکس، انگلس و لینن را بیان کنند بلکه آثار آنان را در بین مردم بخصوص اعضای تشکل خود تبلیغ و ترویج کنند تشکل مناسب برای کارگران و زحمتکشان میدانیم. من بر این اساس نام تشکیلات را «اتحادیه مارکسیستها» انتخاب کردم که فرق بین این تشکل با تشکل های دیگر که رهبرانیشان عنوان «سوسیالیستی» و «کمونیستی» بر تشکل خود گذاشتند نمایان گردد، یعنی اعضای اتحادیه مارکسیستها بلااستثناء باید آثار مارکس، انگلس و لینن را که در مورد مسائل مختلف از جمله اقتصادی، حقوقی و اجتماعی است را مورد مطالعه قرار دهند در غیر اینصورت مبلغ اندیشه بورژوازی و نوکرانشان تحت عنوان مارکسیستها، سوسیالیستها و کمونیستها خواهند بود.

باب سیم

۱ برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است. ۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت، وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای کندن مغروس. ۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا، وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن. ۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده، وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص. ۵ وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی

برای جمع ساختن سنگها، وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن. ۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت، وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دور انداختن. ۷ وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن، وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن. ۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت، وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح. ۹ پس کار کننده را از زحمتیکه میکشد چه منفعت است. ۱۰ مشقتی را که خدا ببنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند ملاحظه کردم. ۱۱ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز ابدیترا در دلهای ایشان نهاده بطوریکه انسان کاری را که خدا کرده است از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد. ۱۲ پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود بنیکوئی مشغول باشند.

۱۶ و نیز مکان انصافرا زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالترا که در آنجا بی انصافی است. ۱۷ و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داوری خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است. ۱۸ و در باره امور بنی آدم در دل خود گفتم این واقع میشود تا خدا ایشانرا بیازماید و تا خود ایشان بفهمند که مثل بهایم میباشند. ۱۹ زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است چنانکه این میمیرد بهمانطور آن نیز میمیرد و برای همه یک نفس است. ۲۰ همه بیکنجا میروند و همه از خاک هستند و همه بخاک رجوع مینمایند. ۲۱ کیست روح انسانرا بداند که ببالا صعود میکند یا روح بهایم را که پائین بسوی زمین نزول مینماید. ۲۲ لهذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود چونکه نصیبش همین است و کیست که او را باز آورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید.

* آقا داود باوجودی که به «خدا» اعتقاد دارد یعنی باوجودی که مذهبیهون همه چیز را گره میزنند به «خدا»، بعبارت دیگر خود را بی اراده و قدرت میدانند در صورتی که همه کارهای انجام شده را خود انجام دادند یا با نیروی مادی تغییر می یابد نه با «حجی مجی لاترجی» بگونه ای ماتریالیستی سخن گفت. نکته دیگر اینکه ما حتی تا این دوران لغات «بهشت و جهنم» را در تورات نیافتیم.

۱۶. کتاب غزل غزلهای سلیمان

باب اول

۱ غزلِ غزلها که از آن سلیمان است. ۲ او مرا ببوسهای دهان خود ببوسد، زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است. ۳ عطرهای تو بوی خوش دارد، و اسم تو مثل عطر ریخته شده میباشد، بنابراین دوشیزگان ترا دوست میدارند.

۵ ای دختران اورشلیم من سیه فام اما جمیل هستم، مثل خیمه های قیدار و مانند پرده های سلیمان. ۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است، پسران مادرم بر من خشم نموده مرا ناطور تاکستانها ساختند، اما تاکستان خود را دیده بانی ننمودم. ۱۳ محبوب من مرا مثل طلبه مرّ است، که در میان پستانهای من میخوابد. ۱۴ محبوب من برایم مثل خوشه بان در باغهای عین جدی میباشد. ۱۵ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من اینک تو زیبا هستی، و چشمانت مثل چشمان کبوتر است. ۱۶ اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من، و تخت ما هم سبز است. ۱۷ تیره های خانه ما از سرو آزاد است، و سقف ما از چوب صنوبر.

باب دوم

۱ من نرگس شارون و سوسنِ وادیها هستم. ۲ چنانکه سوسن در میان خارها، همچنان محبوبه من در میان دختران است. ۳ چنانکه سیب در میان درختان جنگل، همچنان محبوب من در میان پسران است، در سایه وی بشادمانی نشستم، و میوه اش برای کام شیرین بود. ۱۶ محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم، در میان سوسنها میچرانم. ۱۷ ای محبوب من برگرد و تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد، (مانند) غزال یا بچه آهو بر کوههای باتر باش.

باب سیم

۱ شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست میدارد طلبیدم، او را جستجو کردم اما نیافتم. ۲ گفتم الان برخاسته در کوچه ها و شوارع شهر گشته او را که جانم دوست میدارد خواهم طلبید، او را جستجو کردم اما نیافتم. ۳ کشیکچیانیکه در شهر گردش میکنند مرا یافتند، گفتم که آیا محبوب جان مرا دیده اید. ۴ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست میدارد نیافتم، و او را گرفته رها نکردم تا بخانه مادر خود و بحجره والده خویش درآوردم. ۵ ای دختران اورشلیم شما را بغزالها و آهوهای صحرا قسم میدهم، که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار مکنید و برمینگیزانید.

۱۱ ای دختران صهیون بیرون آئید و سلیمان پادشاه را به بینید، با تاجیکه مادرش در روز

عروسی وی و در روز شادی دلش آنرا بر سر وی نهاد.

باب چهارم

۱ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من اینک تو زیبا هستی، و چشمانت از پشت بُرقع تو مثل چشمان کبوتر است، و مویهایت مثل کله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده اند. ۲ دندانهایت مثل کله گوسفندان پشم بریده که از سُستن برآمده باشند، و همگی آنها توام زائیده و در آنها یکی هم نازاد نباشد. ۳ لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است، و شقیقه هایت در عقب بُرقع تو مانند پاره انار است.

۷ ای محبوبه من تمامی تو زیبا میباشد، در تو عیبی نیست. ۸ بیا با من از لبنان ای عروس با من از لبنان بیا، از قله امانه از قله شنیر و حرمون از مغاره های شیرها و از کوههای پلنگها بنگر. ۹ ای خواهر و عروس من دلما بیکی از چشمانت و بیکی از گردن بندهای گردنت ربودی. ۱۰ ای خواهر و عروس من محبتهایت چه بسیار لذیذ است، محبتهایت از شراب چه بسیار نیکوتر است، و بوی عطرها از جمیع عطرها. ۱۱ ای عروس من لبهای تو عسل را میچکاند، زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است. ۱۶ ای باد شمال برخیز و ای باد جنوب بیا، بر باغ من بوز تا عطرهاش منتشر شود، محبوب من بیباغ خود بیاید و میوه نفیسه خود را بخورد.

باب پنجم

۱ ای خواهر و عروس من بیباغ خود آمدم، مَرّ خود را با عطرهایم چیدم، شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم، شراب خود را با شیر خویش نوشیدم، ای دوستان بخورید و ای یاران بنوشید و بسیری بیاشامید.

۹ ای زیباترین زنان محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب ترا بر سایر محبوبان چه فضیلت است، که ما را چنین قسم میدهی. ۱۰ محبوب من سفید و سرخ فام است، و بر هزارها افراشته شده است.

۱۶ دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است، این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.

باب ششم

۱ محبوب تو کجا رفته است ای زیباترین زنان، محبوب تو کجا توجه نموده است تا او را با

تو بطلبیم. ۲ محبوب من بباغ خویش و نزد باغچه های بکسان فرود شده است، تا در باغات بچراند و سوسنها بچیند.

۱۱ بباغ درختان جوز فرود شدم تا سبزیهای وادیرا بنگرم، و ببینم که آیا مَو شکوفه آورده و انار گُل کرده است. ۱۲ بی آنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمیناداب ساخت. ۱۳ برگرد برگرد ای شولمیت برگرد برگرد تا بر تو بنگریم، در شولمیت چه میبینی، مثل محفل دو لشکر.

باب هفتم

۱ ای دختر مرد شریف پایهایت در نعلین چه بسیار زیبا است، حلقهای رانهایت مثل زیورها مییاشد که صنعت دست صنعت گر باشد. ۲ ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب ممزوج در آن کم نباشد، بر تو توده گندم است که سوسنها آنرا احاطه کرده باشد. ۳ دو پستان تو مثل دو بچه توام غزال است. ۴ گردن تو مثل بُرج عاج و چشمانت مثل برگه های حشون نزد دروازه بیت ربیم، بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می باشد. ۵ سرت بر تو مثل کرمَل و موی سرت مانند ارغوان است، و پادشاه در طره هایش اسیر مییاشد. ۶ ای محبوبه چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین بسبب لذتها هستی. ۷ این قامت تو مانند درخت خرما، و پستانهایت مثل خوشه های انگور مییاشد. ۸ گفتم که بدرخت خرما برآمده شاخه هایشرا خواهم گرفت، و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد. ۹ و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که بملایمت فرو رود و لبهای خفتگانرا متکلم سازد. ۱۰ من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است. ۱۱ بیا ای محبوب من بصحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم. ۱۲ و صبح زود بتاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گُل کرده و گلهایش گشوده و انارها گل داده باشد، در آنجا محبت خود را بتو خواهم داد. ۱۳ مهر گیاهها بوی خود را میدهد و نزد درهای ما هر قسم میوه نفیس تازه و کهنه هست، که آنها را برای تو ای محبوب من جمع کرده ام.

باب هشتم

۱ کاشکه مثل برادر من که پستانهای مادر مرا مکید میبودی، تا چون ترا بیرون مییافتم ترا میبوسیدم و مرا رسوا نمیساختند. ۲ ترا رهبری میکردم و بخانه مادرم در میآوردم تا مرا تعلیم میدادی، تا شراب ممزوج و عصیر انار خود را بتو مینوشانیدم. ۳ دست چپ او زیر سر من میبود و دست راستش مرا در آغوش میکشید. ۴ ای دختران اورشلیم شما را قسم میدهم،

که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید. ۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده از صحرا برمیآید.

۸ ما را خواهری کوچک است که پستان ندارد، بجهت خواهر خود در روزیکه او را خواستگاری کنند چه بکنیم. ۹ اگر دیوار میبود بر او برج نقره بنا میکردیم، و اگر دروازه میبود او را بتخته های سرو آزاد میپوشانیدیم. ۱۰ من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجها است، لهذا در نظر او از جمله یابندگان سلامتی شده ام. ۱۱ سلیمان تاکستانی در بعل هامون داشت و تاکستانرا بناطوران سپرد، که هرکس برای میوه اش هزار نقره بدهد. ۱۲ تاکستانم که از آن من است پیش روی من میباشد، برای تو ای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه اش دویت خواهد بود. ۱۳ ای (محبوبه) که در باغات مینشینی رفیقان آواز ترا میشنوند مرا نیز بشنوان. ۱۴ ای محبوب من فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوههای عطریات باش.

* آقا سلیمان در دوران پادشاهی خود چه غوغایی کرده بود. در هر صورت هدفم با بازنویسی نمونه های از نوشته های مختلف آنان این است که تا حدودی با آموزشهای اخلاقی و غیره داود و سلیمان و دیگران نیز آشنا شویم.

۱۷. کتاب اشعیا نبی

باب اول

۱ رؤیای اشعیا آبن آموص که آنرا درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزیتا و یوتام و آحاز و حزقییا پادشاهان یهودا دید. ۲ ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن میگوید، پسران پروردم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند. ۳ گاو مالک خویشرا و الاغ آخور صاحب خود را میشناسد اما اسرائیل نمیشناسد و قوم من فهم ندارند. ۴ وای بر اُمت خطاکار و قومیکه زیر بار گناه میباشند و بر ذریت شیران و پسران مفسد، خداوند را ترک کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند. ۳۰ زیرا شما مثل بلوطیکه برگش پژمرده و مانند باغیکه آب نداشته باشد خواهید شد. ۳۱ و مرد زورآور پُرزه کتان و عملش شعله خواهد شد و هر دوی آنها باهم سوخته خواهند گردید و خاموش کننده نخواهد بود.

باب دوم

۱ کلامیکه اشعیا ابن آموص در بارهٔ یهودا و اورشلیم دید. ۲ و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانهٔ خداوند بر قلهٔ کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امتهای بسوی آن روان خواهند شد. ۳ و قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گفت، بیایید تا بکوه خداوند و بخانهٔ خدای یعقوب برآئیم تا طریقهای خویشرا بما تعلیم دهد و براههای وی سلوک نمائیم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. ۴ و او امتهای را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاریرا تنبیه خواهد کرد، و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه های خویشرا برای اهره ها خواهند شکست، و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگرا نخواهند آموخت.

باب پنجم

۱ سرود محبوب خود را در بارهٔ تاکستانش برای محبوب خود بسرایم، محبوب من تاکستانی در تلی بسیار بارور داشت. ۲ و آنرا کنده از سنگها پاک کرد و موی بهترین در آن غرس نمود و برجی در میانش بنا کرد و چرخستی نیز در آن کند، پس منتظر میبود تا انگور بیاورد اما انگور بد آورد.

۱۸ وای بر آنانیکه عصیانرا بریسمانهای بطالت و گناها گویا بطنابِ عرابه میکشند. ۱۹ و میگویند باشد که او تعجیل نموده کار خود را بشتاباند تا آنرا ببینیم، و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده بیاید تا آنرا بدانیم. ۲۰ وای بر آنانیکه بدیرا نیکوئی و نیکوئی را بدی مینامند، که ظلمت را بجای نور و نور را بجای ظلمت میگذارند، و تلخیرا بجای شیرینی و شیرینیرا بجای تلخی مینهند. ۲۱ وای بر آنانیکه در نظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهیم مینمایند. ۲۲ وای بر آنانیکه برای نوشیدن شراب زور آورند، و بجهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی میباشند. ۲۳ که شیرانرا برای رشوه عادل می شمارند، و عدالت عادلانرا از ایشان برمیدارند.

۳۰ و در آنروز بر ایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد، و اگر کسی بزمین بنگرد اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن بظلمت مبدل شده است.

باب دهم

۱ وای بر آنانیکه احکام غیر عادل را جاری میسازند و کاتبانیکه ظلمرا مرقوم میدارند. ۲ تا مسکینانرا از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم مرا برابیند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمانرا تاراج نمایند. ۳ پس در روز بازخواست در چنینیکه خرابی از دور میآید

چه خواهید کرد و بسوی کِه برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را کجا خواهید انداخت. ۴ غیر از آنکه زیر اسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند، با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۵ وای بر آشور که عصای غضب من است، و عصائیکه در دست ایشان است خشم من میباشد. ۶ او را بر اُمت منافق میفرستم و نزد قوم مغضوب خود مأمور میدارم، تا غنیمتی بریابند و غارتی ببرند و ایشانرا مثل گلِ کوچها پامال سازند. ۷ اما او چنین گمان نمیکند و دلش بدینگونه قیاس نمینماید، بلکه مراد دلش این است که امتهای بسیار را هلاک و منقطع بسازد. ۸ زیرا میگوید آیا سرداران من جمیعاً پادشاه نیستند.

باب نوزدهم

۱ وَحی دربارهٔ مصر، اینک خداوند بر اَبر تیز رو سوار شده به مصر میآید و بُتهای مصر از حضور وی خواهد لرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان کداخته خواهد شد. ۲ و مصریانرا بر مصریان خواهم برانگیخت، برادر با برادر خود و همسایه با همسایهٔ خویش و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ خواهند نمود. ۳ و روح مصر در اندرونش افسرده شده مشورتش را باطل خواهم گردانید و ایشان از بتها و فالگیران و صاحبان اجنه و جادوگران سؤال خواهند نمود. ۹ و عاملانِ کتانِ شانه زده و بافندگان پارچهٔ سفید خجل خواهند شد. ۱۰ و ارکان او سائیده و جمیع مزدوران رنجیده دل خواهند شد. ۱۱ سرورانِ صُوعَن بالکلّ احق میشوند و مشورت مشیران دانشمند فرعون وحشی میگردد پس چگونه به فرعون میگوئید که من پسر حکماء و پسر پادشاهان قدیم میباشم.

۱۸ در آن روز پنج شهر در زمین مصر بزبان کنعان متکلم شده برای یهوه صباوت قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاکت نامیده خواهد شد. ۱۹ در آن روز مذبحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد حدودش برای خداوند خواهد بود. ۲۴ در آن روز اسرائیل سیم مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود. ۲۵ زیرا که یهوه صباوت آنها را برکت داده خواهد گفت قوم من مصر و صنعت دست من اشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

باب بیستم

۱ در سالیکه تَرَتان باشدُود آمد هنگامیکه سرجون پادشاه آشور او را فرستاد پس با اشدود جنگ کرده آنرا گرفت. ۲ در آنوقت خداوند بواسطهٔ اشعیا ابن آموص تکلم نموده گفت برو و

پلاس را از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن و او چنین کرده عریان و پا برهنه راه میرفت. ۳ و خداوند گفت چنانکه بنده من اشعیاء سه سال عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی درباره مصر و کوش باشد.

باب بیست و یکم

۱ وحی درباره بیابان بحر، چنانکه گردباد در جنوب میآید این نیز از بیابان از زمین هولناک میآید. ۲ رؤیای سخت برای من منکشف شده است خیانت پیشه خیانت میکند و تاراج کننده تاراج مینماید، ای عیلام برآی وای مدیان محاصره نما، تمام ناله آنرا ساکت گردانیدم. ۱۱ وحی درباره دومه، کسی از سعیر بمن ندا میکند که ای دیده بان از شب چه خبر، ای دیده بان از شب چه خبر. ۱۲ دیده بان میگوید که صبح میآید و شام نیز، اگر پرسیدن میخواهید برسید و بازگشت نموده بیائید. ۱۳ وحی در باره عرب، ای قافله های ددانیان در جنگل عرب منزل کنید. ۱۴ ای ساکنان زمین تیما تشنگانرا بآب استقبال کنید و فراریانرا بخوراک ایشان پذیره شوید. ۱۵ زیرا که ایشان از شمشیرها فرار میکنند، از شمشیر برهنه و کمان زه شده و از سختی جنگ. ۱۶ زانرو که خداوند بمن گفته است بعد از یکسال موافق سالهای مزدوران تمامی شوکت قیدار تلف خواهد شد. ۱۷ و بقیه شماره تیراندازان و جباران بنی قیدار قلیل خواهد شد چونکه یهوه خدای اسرائیل اینرا گفته است.

باب بیست و سوم

۱ وحی درباره صور، ای کشتیهای ترشیش ولوله نمائید زیرا که بحدی خراب شده است که نه خانه و نه مدخلی باقی مانده، از زمین کتیم خبر بایشان رسیده است. ۲ ای ساکنان ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور میکنند ترا پُر ساخته اند آرام گیرید. ۱۷ و بعد از انقضای هفتاد سال واقع میشود که خداوند از صور تفقد خواهد نمود و به اجرت خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود. ۱۸ و تجارت و اجرت آن برای خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته نخواهد شد بلکه تجارتش برای مقربان درگاه خداوند خواهد بود تا بسیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

باب سی و دوم

۱ اینک پادشاهی بعدالت سلطنت خواهد نمود و سروران بانصاف حکمرانی خواهند کرد. ۲ و مردی مثل پناه گاهی از باد و پوششی از طوفان خواهد بود، و مانند جویهای آب در جای

خشک و سایهٔ صخرهٔ عظیم در زمین تعب آورنده خواهد بود. ۳ و چشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان اصغا خواهد کرد. ۴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکنان کلام فصیح را به ارتجال خواهد گفت. ۵ و مرد لئیم بار دیگر کریم خوانده نخواهد شد و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید. ۶ زیرا مرد لئیم بلامت متکلم خواهد شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجا آورده بصد خداوند بضالت سخن گوید و جان گرسنگانرا تهی کند و آب تشنگانرا دور نماید.

۸ اما مرد کریم تدبیرهای کریمانه مینماید و بکریم پایدار خواهد شد.

* تاکنون متوجه شدیم که کلمات «رؤیا»، «وحی» و «اجنه» بعد از وفات موسی و قبل از تولد عیسی مطرح شد، اما تا اینجا هیچ خبری از «بهشت و جهنم» نبود. ناگفته نماند که عیسی نیز شبیه بند ۲ «باب نوزدهم» را بیان کرد. نکته دیگر اینکه آقای اشعاع نبی مانند شارلاتانهای امروزی بعنوان مثال وقتی که میبینند نیروی نظامی برای حمله به کشوری متمرکز گشته «پیامبرانه» «پیشگویی» می کنند که مثلاً در آن کشور چین و چنان خواهد شد، او اعلام میکرد که به او از طرف یهوه «وحی» شده است که در آینده چین و چنان خواهد شد. و چنانچه طبق پیشگوییهای وی اتفاق نمی افتاد سعی میکرد آن را بطریقی توجیه کند. گرچه شارلاتانهای امروزی از او و امثال او آموختند نه برعکس. منتها من برعکس نوشتم.

باب سی و سوم

۱ وای بر تو ای غارتگر که غارت نشدی و ای خیانت کاریکه با تو خیانت نورزیدند، هنگامیکه غارت را به اتمام رسانیدی غارت خواهی شد و زمانیکه از خیانت نمودن دست برداشتی بتو خیانت خواهند ورزید. ۲ ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تو میباشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو.

۲۲ زیرا خداوند داور ما است، خداوند شریعت دهندهٔ ما است، خداوند پادشاه ما است پس ما را نجات خواهد داد. ۲۳ ریسمانهای تو سست بود که پایهٔ دکل خود را نتوانست محکم نگاه دارد و بادبانرا نتوانست بگشاید آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لنگان غنیمت را بُردند. ۲۴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و گناه قومیکه در آن ساکن باشند آمرزیده خواهد شد.

باب سی و ششم

۱ و در سال چهاردهم حزقیاء پادشاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده آنها را تسخیر نمود. ۲ و پادشاه اشور ربشاقی را از لاکیش باورشلیم نزد حزقیاء پادشاه با مرکب عظیم فرستاد و او نزد قنات برگه فوقانی براه مزرعه کازر ایستاد. ۱۳ پس ربشاقی بایستاد و باآواز بلند بزبان یهود صدا زده گفت سخنان سلطان عظیم پادشاه آشور را بشنوید. ۱۴ پادشاه چنین میگوید حزقیاء شما را فریب ندهد زیرا که شما را نمیتواند رها کند. ۱۵ و حزقیاء شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه البته ما را خواهد رها کند و این شهر بدست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۶ به حزقیاء گوش مدهید زیرا که پادشاه اشور چنین میگوید با من صلح کنید و نزد من بیرون آئید تا هرکس از من خود و هر کس از انجیر خود بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد. ۱۷ تا بیایم و شما را بزمین مانند زمین خودتان بیاورم یعنی بزمین غله و شیره و زمین نان و تاکستانها. ۱۸ مبادا حزقیاء شما را فریب دهد و گوید یهوه ما را خواهد رها کند، آیا هیچکدام از خدایان امتهای زمین خود را از دست پادشاه اشور رها کرده است. ۱۹ خدایان حَمَات و اَرَفَاد کجایند و خدایان سَفَر و ایم کجا و آیا سامره را از دست من رها کرده اند. ۲۰ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویشرا از دست من نجات داده اند تا یهوه اورشلیم را از دست من نجات دهد. ۲۱ اما ایشان سکوت نموده باو هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده و گفته بود که او را جواب ندهید. ۲۲ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبناى کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیاء آمدند و سخنان ربشاقی را باو باز گفتند.

باب سی و هفتم

۱ و واقع شد که چون حزقیاء پادشاه اینرا شنید لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده بخانه خداوند داخل شد. ۲ و الیاقیم ناظر خانه و شبناى کاتب و مشایخ کهنه را ملبس پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاد. ۳ و بوی گفتند حزقیاء چنین میگوید که امروز روز تنگی و تأدیب و اهانت است زیرا که پسران بقم رحم رسیده اند و قوت زائیدن نیست. ۴ شاید یهوه خدایت سخنان ربشاقی را که آقایش پادشاه آشور او را برای اهانت نمودن خدای حیّ فرستاده است بشنود و سخنانیرا که یهوه خدایت شنیده است توییح نماید پس برای بقیه که یافت میشوند تضرع نما.

۲۱ پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیاء فرستاده گفت یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید چونکه درباره سنحاریب پادشاه اشور نزد من دعا نمودی.

۳۳ بنابراین خداوند درباره پادشاه اشور چنین میگوید که باین شهر داخل نخواهد شد و باینجا

تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق در پیش او برنخواهد افراشت. ۳۴ به راهیکه آمده است بهمان برخواهد گشت و باین شهر داخل نخواهد شد، خداوند اینرا میگوید. ۳۵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، بخاطر خود و بخاطر بنده خویش داود آنرا نجات خواهم داد. ۳۶ پس فرشته خداوند بیرون آمده صد و هشتاد و پنجهزار نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند. ۳۷ و سنحاریب پادشاه اشور کوچ کرده روانه گردید و برگشته در نینوی ساکن شد. ۳۸ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش نسروک عبادت میکرد پسرانش ادرملک و شرآصر او را بشمشیر زدند و ایشان بزمین آراراط فرار کردند و پسرش آسرحدن بجایش سلطنت نمود.

باب سی و هشتم

۱ در آن ایام حزقیای بیمار و مشرف بموت شد و اشعیاء ابن آموص نبی نزد وی آمده او را گفت، خداوند چنین میگوید تدارک خانه خود را ببین زیرا میمیری و زنده نخواهی ماند. ۲ آنگاه حزقیای روی خود را بسوی دیوار برگردانیده نزد خداوند دعا نمود. ۳ و گفت ای خداوند مستدعی اینک بیاد آوری که چگونه بحضور تو به امانت و بدل کامل سلوک نموده ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است بجا آورده ام پس حزقیای زار زار بگریست. ۴ و کلام خداوند بر اشعیاء نازل شده گفت. ۵ برو و به حزقیای بگو یهوه خدای پدرت داود چنین میگوید دعای ترا شنیدم و اشکهایترا دیدم، اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم. ۶ و ترا و این شهر را از دست پادشاه اشور خواهم رهانید و این شهر را حمایت خواهم نمود. ۷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است بجا خواهد آورد این است، اینک سایه درجاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آحاز پائین رفته است ده درجه بعقب برمیگردانم، پس آفتاب از درجاتی که بر ساعت آفتابی پائین رفته بود ده درجه برگشت. ۸ مکتوب حزقیای پادشاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفا یافت.

۲۱ و اشعیای گفته بود که قرصی از انجیر بگیرد و آنرا بر دُمَل بنهد که شفا خواهد یافت. ۲۲ و حزقیای گفته بود علامتی که بخانه خداوند برخواهم آمد چیست.

باب سی و نهم

۱ در آن زمان مروّذک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه نزد حزقیای فرستاد زیرا شنیده بود که بیمار شده و صحت یافته است. ۲ و حزقیای از ایشان مسرور شده خانه خزاین خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هر چه را که در

خزاین او یافت میشد بایشان نشان داد و در خانه اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیا آنرا بایشان نشان نداد. ۳ پس اشعیا نبی نزد حزقیا پادشاه آمده ویرا گفت این مردان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند، حزقیا گفت از جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند. ۴ او گفت در خانه تو چه دیدند حزقیا گفت هرچه در خانه من است دیدند و چیزی در خزاین من نیست که بایشان نشان ندادم. ۵ پس اشعیا به حزقیا گفت کلام یهوه صباوت را بشنو. ۶ اینک روزها میاید که هرچه در خانه تو است و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده اند ببابل برده خواهد شد، و خداوند میگوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. ۷ و بعضی از پسرانترا که از تو پدید آیند و ایشانرا تولید نمائی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجه سرا خواهند شد. ۸ حزقیا به اشعیا گفت کلام خداوند که گفتی نیکو است و دیگر گفت هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.

باب چهارم

۱ تسلی دهید، قوم مرا تسلی دهید، خدای شما میگوید. ۲ سخنان دلایز باورشلیم گوئید و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است. ۳ صدای ندا کننده در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و بطریقی برای خدای ما در صحرا راست نمائید.

۱۸ پس خدا را به که تشبیه میکنید و کدام شبه را با او برابر میتوانید کرد. ۱۹ صنعتگر بُترا میریزد و زرگر آنرا بطلا میپوشاند و زنجیرهای نقره برایش میریزد. ۲۰ کسیکه استطاعت چنین هدایا نداشته باشد درختیرا که نمیپوسد اختیار میکند و صنعتگر ماهریرا میطلبد تا بُتیرا که متحرک نشود برای او بسازد. ۲۱ آیا ندانسته و نشنیده اید و از ابتدا بشما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده اید. ۲۲ او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ میباشند، اوست که آسمانها را مثل پرده میگستراند و آنها را مثل خیمه بجهت سکونت پهن میکند.

۳۱ اما آنانیکه منتظر خداوند می باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد، خواهند دوید و خسته نخواهند شد، خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.

باب پنجم و سوم

۱ و الان خداوند که آفریننده تو ای یعقوب و صانع تو ای اسرائیل است چنین میگوید، مترس زیرا که من ترا فدیة دادم و ترا به اسمت خواندم پس تو از آن من هستی.

۱۴ خداوند که ولیّ شما و قدوس اسرائیل است چنین میگوید بخاطر شما بابل فرستادم و همه ایشانرا مثل فراریان فرود خواهم آورد و کلدانیان را نیز در کشتیهای و جد ایشان.

۲۲ اما تو ای یعقوب مرا نخواندی و تو ای اسرائیل از من بتنگ آمدی. ۲۳ گوسفندان قربانیهای سوختنی خود را برای من نیاوردی و بذبایح خود مرا تکریم نمودی، بهدایا بندگی بر تو ننهادم و ببخور ترا بتنگ نیاوردم.

۲۸ بنابراین من سروران قدس را بی احترام خواهم ساخت و یعقوب را بلعنت و اسرائیل را بدشنام تسلیم خواهم نمود.

باب چهل و چهارم

۱ اما الان ای بنده من یعقوب بشنو و ای اسرائیل که ترا برگزیده ام. ۲ خداوند که ترا آفرید و ترا از رحم بسرشت و معاون تو میباشد چنین میگوید، ای بنده من یعقوب مترس و ای یَشْرُون که ترا برگزیده ام.

۶ خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباوت که ولیّ ایشان است چنین میگوید من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدائی نیست. ۷ و مثل من کیست که آنرا اعلان کند و بیان نماید و آنرا ترتیب دهد از زمانیکه قوم قدیم را برقرار نمودم، پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع خواهد شد اعلان بنمایند. ۸ ترسان و هراسان باشید، آیا از زمان قدیم ترا اخبار و اعلام نمودم و آیا شما شهود من نیستید، آیا غیر از من خدائی هست، البته صخره نیست و احدیرا نمیشناسم. ۹ آنانیکه بُتهای تراشیده میسازند جمیعاً باطلند و چیزهاییکه ایشان میپسندند فایده ندارد و شهود ایشان نمی بینند و نمیدانند تا خجالت بکشند. ۱۰ کیست که خدائی ساخته یا بُتی ریخته باشد که نفعی ندارد.

۲۴ خداوند که ولیّ تو است و ترا از رحم سرشته است چنین میگوید من یهوه هستم و همه چیز را ساختم، آسمانها را بتنهائی گسترانیدم و زمینرا پهن کردم و با من که بود.

۲۸ و در باره کُورش میگوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و درباره اورشلیم میگوید بنا خواهد شد و در باره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهد گشت.

باب چهل و پنجم

۱ خداوند بمسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتهای را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهانرا بگشایم، تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازهها

دیگر بسته نشود چنین میگوید. ۲ که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت، و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید. ۳ و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که ترا به اسمت خوانده ام خدای اسرائیل میباشم.

۱۸ زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آنرا استوار نمود و آنرا عبث نیافرید بلکه بجهت سکونت مصور نمود چنین میگوید من یهوه هستم و دیگری نیست.

۲۴ و مرا خواهند گفت عدالت و قوت فقط در خداوند میباشد و بسوی او خواهند آمد و همگانیکه باو خصمنانند خجل خواهند گردید. ۲۵ و تمامی ذریت اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده فخر خواهند کرد.

باب چهل و هفتم

۱ ای باکره دختر بابل فرود شده بر خاک بنشین و ای دختر کلدانیان بر زمین بیکرسی بنشین زیرا ترا دیگر نازنین و لطیف نخواهند خواند. ۲ دستآسرا گرفته آرد را خورد کن، نقابرا برداشته دامن ترا برکش و ساقها را برهنه کرده از نهرا عبور کن. ۳ عورت تو کشف شده رسوائی تو ظاهر خواهد شد، من انتقام کشیده بر احدی شفقت نخواهم نمود. ۴ و اما نجات دهنده ما اسم او یهوه صبایوت و قدوس اسرائیل میباشد. ۵ ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و بظلمت داخل شو زیرا که دیگر ترا ملکه ممالک نخواهند خواند.

۸ پس الان ای که در عشرت بسر میبری و در اطمینان ساکن هستی اینرا بشنو، ای که در دل خود میگوئی من هستم و غیر از من دیگری نیست و بیوه نخواهم شد و بی اولادیرا نخواهم دانست.

۱۰ زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده گفتم کسی نیست که مرا ببیند، و حکمت و علم تو ترا گمراه ساخت و در دل خود گفتم من هستم و غیر از من دیگری نیست. ۱۱ پس بلائیکه افسون آنرا نخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد و مصیبتیکه بدفع آن قادر خواهی شد ترا فرو خواهد گرفت و هلاکتی که ندانسته ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت.

۱۵ آنانیکه از ایشان مشقت کشیدی برای تو چنین خواهند شد و آنانیکه از طفولیتت با تو تجارت میکردند هرکس بجای خود آواره خواهد گردید و کسیکه ترا رهائی دهد نخواهد بود.

باب شصت و ششم

۱ خداوند چنین میگوید آسمانها گُرسی من و زمین پای انداز من است پس خانه که برای من بنا میکنید کجا است و مکان آرام من کجا. ۲ خداوند میگوید دست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بوجود آمد اما باین شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد نظر خواهم کرد. ۳ کسیکه گاوی ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسیکه گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکند، و آنکه هدیه بگذراند مثل کسی است که خون خنزیر را بریزد و آنکه بخور سوزاند مثل شخصی است که بتیرا تبریک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده اند و جان ایشان از رجاسات خودشان مسرور است. ۴ پس من نیز مصیبتهای ایشانرا اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشانرا برایشان عارض خواهم گردانید زیرا چون خواندم کسی جواب نداد و چون تکلم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیار کردند.

۱۰ ای همه آنانیکه اورشلیم را دوست میدارید با او شادی کنید و برایش وجد نمائید، و ای همه آنانیکه برای او ماتم میگیرید با او شادی بسیار نمائید. ۱۱ تا از پستانهای او بمکید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی جلال او محظوظ کردید.

۲۴ و ایشان بیرون رفته لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده اند ملاحظه خواهند کرد زیرا کرم ایشان نخواهد مُرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.

* اینها بخش کوچکی از مطالبی بود که آقای اشعیا نبی در «کتاب اشعیا نبی» نوشت. امیدوارم لذت برده باشید.

۱۸. کتاب ارمیا نبی

باب اول

۱ کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانیکه در عناتوت در زمین بنیامین بودند. ۲ که کلام خداوند در ایام یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر وی نازل شد. ۳ و در ایام یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیا ابن یوشیا پادشاه یهودا نازل میشد تا زمانیکه اورشلیم در ماه پنجم باسیری برده شد.

باب دوم

۱ کلام خداوند بر من نازل شده گفت. ۲ برو و بگوش اورشلیم ندا کرده بگو خداوند چنین میگوید غیرت جوانی تو و محبت نامزد شدن ترا حینیکه از عقب من در بیابان و در زمین لم یزرع میخرامیدی برایت بخاطر میآورم.

باب سیم

۱ و میگوید اگر مرد زن خود را طلاق دهد و او را از وی جدا شده زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر بآن زن رجوع خواهد نمود مگر آن زمین بسیار ملوث نخواهد شد، لیکن خداوند میگوید تو با یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما. ۲ چشمان خود را ببندیدها برافراز و ببین که کدام جا است که در آن با تو همخواب نشده اند، برای ایشان بسر راهها مثل (زن) عرب در بیابان نشستی و زمینرا بزنا و بدرفتاری خود ملوث ساختی. ۳ پس بارش شها باز داشته شد و باران بهاری نیامد و ترا جبین زن زانیه بوده حیا را از خود دور کردی.

۶ و خداوند در ایام یوشیا پادشاه بمن گفت آیا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است، چگونه بفراز هر کوه بلند و زیر هر درخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است. ۷ و بعد از آنکه همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما اما رجوع نکرد و خواهر خائن او یهودا اینرا بدید. ۸ و من دیدم با آنکه اسرائیل مرتد زنا کرد و از همه جهات او را بیرون کردم و طلاق نامه بوی دادم لکن خواهر خائن او یهودا نترسید بلکه او نیز رفته مرتکب زنا شد.

۲۵ در خجالت خود میخوابیم و رسوائی ما را میپوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از طفولیت خود تا امروز به یهوه خدای خویش گناه ورزیده و آواز یهوه خدای خویشرا نشنیده ایم.

* مشاهده کردید که چگونه آقایان «نبی» و پادشاهان چه مطالبی به مرور زمان ارائه دادند که ربط آنچنانی با تورات («سفر خروج» تا پایان «سفر تثییه») ندارد. من برای اینکه خوانندگان بیشتر با نظرات «پیغمبران» بعد از موسی و یهوه آشنا شوند قسمتهای کمی از نوشته های آنان را بازنویسی کردم. در هر صورت یک چیز در نوشته های آنان مشترک است آنهم تبلیغ خداپرستی است که یکی از اهداف یهوه بوده است که کاهنان قوم اسرائیل میبایستی انجام دهند.

باب هفتم

۱ کلامیکه از جانب خداوند به ارمیاء نازل شده گفت. ۲ بدروازه خانه خداوند بایست و

اینکلامرا در آنجا ندا کرده بگو ای تمامی یهودا که باین دروازه ها داخل شده خداوند را سجده مینمائید کلام خداوند را بشنوید. ۳ یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین میگوید طریقهها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. ۴ بسخنان دروغ توکل مینمائید و مگوئید که هیکل یهوه هیکل یهوه هیکل یهوه این است. ۵ زیرا اگر بتحقیق طریقهها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصافرا در میان یکدیگر بعمل آورید. ۶ و بر غریبان و یتیمان و بیوه زنان ظلم ننمائید و خون بیگناهانرا در این مکان نریزید و خدایان غیر را بجهت ضرر خویش پیروی ننمائید. ۷ آنگاه شما را در این مکان در زمینیکه پیدران شما از ازل تا بآبد داده ام ساکن خواهم گردانید.

۲۸ و بایشان بگو اینان قومی میباشند که قول یهوه خدای خویشرا نمیشنوند و تأدیب نمیپذیرند زیرا راستی نابود گردیده و از دهان ایشان قطع شده است. ۳۴ و از شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس را نابود خواهم ساخت زیرا که آن زمین ویران خواهد شد.

باب دوازدهم

۱ ای خداوند تو عادلتر هستی از اینکه من با تو محاجّه نمایم، لیکن دربارهٔ احکامت با تو سخن خواهم راند، چرا راه شیران برخوردار میشود و جمیع خیانتکاران ایمن میباشند. ۳ تو ایشانرا غرس نمودی پس ریشه زدند و نمو کرده میوه نیز آوردند، تو بدهان ایشان نزدیکی اما از قلب ایشان دور. ۳ اما تو ای خداوند مرا میشناسی و مرا دیده دل مرا نزد خود امتحان کرده، ایشانرا مثل گوسفندان برای ذبح بیرون کش و ایشانرا بجهت روز قتل تعیین نما. ۴ زمین تا بکی ماتم خواهد نمود و گیاه تمامی صحرا خشک خواهد ماند، حیوانات و مرغان بسبب شرارت ساکنانش تلف شده اند زیرا میگویند که او آخرت ما را نخواهد دید. ۵ اگر وقتیکه با پیادگان دویدی ترا خسته کردند پس چگونه با اسبان میتوانی برابری کنی و هر چند در زمین سالم ایمن هستی در طغیان اردون چه خواهی کرد. ۶ زیرا که هم برادرانت و هم خاندان پدرت بتو خیانت نمودند و ایشان نیز در عقب تو صدای بلند میکنند پس اگرچه سخنان نیکو بتو بگویند ایشانرا باور مکن.

۱۴ خداوند دربارهٔ جمیع همسایگان شیر خود که ضرر میرسانند به ملکیکه قوم خود اسرائیل را مالک آن ساخته است چنین میگوید، اینک ایشان را از آن زمین برمیکنم و خاندان یهودا را از میان ایشان برمیکنم.

۱۷ اما اگر نشنوند آنگاه آن اُمتر را بالکل برکنده هلاک خواهم ساخت، کلام خداوند این است.

باب سی و دوم

۱ کلامیکه در سال دهم صدقیا پادشاه یهودا که سال هجدهم نَبُوکَدْرَصَّرَ باشد از جانب خداوند بر ارمیا نازلشد. ۲ و در آنوقت لشکر پادشاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند و ارمیا نبی در صحن زندانی که در خانه پادشاه یهودا بود محبوس بود. ۳ زیرا صدقیا پادشاه یهودا او را بزدان انداخته گفت چرا نبوت میکنی و میگوئی که خداوند چنین میفرماید اینک من اینشها بدست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آنرا تسخیر خواهد نمود.

* بنابراین آقای «ارمیا نبی» بخاطر تبلیغات «خدا پرستی» و ضد حکومتی اش به زندان افتاد، یعنی افتاد به دست قوه مجریه که تا دوران او بطور کامل سازمان یافته بود. همانطور که قبلاً گفتم پیشگویی او نیز که بصورت «وحي» به او رسید کاملاً مشخص بود که بابلی ها اورشلیم را تصرف خواهند کرد و هیچ نیازی به گفتن این مطلب از طرف ارمیا نبی بعنوان «وحي» نبود.

باب سی و نهم

۱ در ماه دهم از سال نهم صدقیا پادشاه یهودا نَبُوکَدْرَصَّرَ پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده آنرا محاصره نمودند. ۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیا در شهر رخنه کردند. ۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده در دروازه وسطی نشستند یعنی نَرَجَل شَرَأَصَّرَ و سَمَجَرَنَبُو و سَرَسَكِيمَ رَئِيسِ خَواجِه سَرايان و نَرَجَل شَرَأَصَّرَ رَئِيسِ مَجوسيان و سائر سرداران پادشاه بابل. ۴ و چون صدقیا پادشاه یهودا و تمامی مردان جنگی اینرا دیدند فرار کرده براه باغ شاه از دروازه که در میان دو حصار بود در وقت شب از شهر بیرون رفتند و (پادشاه) براه عربّه رفت. ۵ و لشکر کلدانیان ایشانرا تعاقب نموده در عربّه آریحا بصدقیا رسیدند و او را گرفتار کرده نزد نَبُوکَدْرَصَّرَ پادشاه بابل به رِبَلَه در زمین حمّات آوردند و او بر وی فتوی داد. ۶ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش در رِبَلَه بقتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرفای یهودا را کشت. ۷ و چشمان صدقیا را کور کرد و او را بزنجیرها بسته ببابل بُرد. ۸ و کلدانیان خانه پادشاه و خانه های قومرا بآتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند. ۹ و نَبُوَزَرَدان رَئِيسِ جَلادان بقیه قومرا که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قومرا که مانده بودند ببابل به اسیری بُرد. ۱۰ لیکن نَبُوَزَرَدان رَئِيسِ جَلادان فقیران قومرا که چیزی نداشتند در زمین یهودا واگذاشت و

تاکستانها و مزرعه ها در آنروز بایشان داد. ۱۱ و نبوکدرصر پادشاه بابل در باره ارمیا به نبوزردان رئیس جلادان امر فرموده گفت. ۱۲ او را بگیر و باو نیک متوجه شده هیچ اذیتی بوی مرساں بلکه هر چه بتو بگوید برایش بعمل آور. ۱۳ پس نبوزردان رئیس جلادان و نبوشزبان رئیس خواجه سرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سائر سروران پادشاه بابل فرستادند. و ارسال نموده ارمیا را از صحن زندان برداشتند و او را به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپردند تا او را بخانه خود ببرد پس در میان قوم ساکن شد.

باب پنجاه و یکم

۱ خداوند چنین میگوید اینک من بر بابل و بر ساکنان وسط مقاومت کنندگانم بادی مهلک برمیانگیزانم. ۲ و من بر بابل خرمن کویان خواهم فرستاد و آنرا خواهند کوبید و زمین آنرا خالی خواهند ساخت زیرا که ایشان در روز بلا آنرا از هر طرف احاطه خواهند کرد. ۶۴ و بگو همچنین بابل بسبب بلائیکه من بر او وارد میآورم غرق خواهد گردید و دیگر برپا نخواهد شد و ایشان خسته خواهند شد، تا اینجا سخنان ارمیا است.

باب پنجاه و دوم

۱ صدقیا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل دختر ارمیا ازلبنه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه یهوایقیم کرده بود بعمل آورد. ۳ زیرا بسبب غضبیکه خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت بحدیکه آنها را از نظر خود انداخت واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی گشت. ۱۲ و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصر ملک پادشاه بابل نبوزردان رئیس جلادان که بحضور پادشاه بابل میایستاد باورشلیم آمد. ۱۳ و خانه خداوند و خانه پادشاهرا سوزانید و همه خانه های اورشلیم و هر خانه بزرگ را باآتش سوزانید. ۱۹ و رئیس جلادان پیاله ها و مجمرها و کاسه ها و دیگها و شمعدانها و قاشقها و لگنها را یعنی طلائی آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود برد. ۲۰ اما دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینیرا که زیر پایه ها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، برنج همه این اسباب بی اندازه بود. ۲۸ و این است گروهیکه نبوکدرصر به اسیری برد، در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهود را. ۲۹ و در سال هجدهم نبوکدرصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد. ۳۰ و در سال بیست و سوم نبوکدرصر نبوزردان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر

از یهود را به اسیری برد پس جمله کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند. ۳۱ و در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایقیم پادشاه یهودا واقع شد که اوایل مَرودک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر یهوایقیم پادشاه یهودا را از زندان برافراشت. ۳۲ و با او سخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانیکه با او در بابل بودند گذاشت. ۳۳ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه نزد وی نان میخورد. ۳۴ و برای معیشت او وظیفه دایمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمام ایام عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل باو داده میشد.

۱۹. کتاب حزقیال نبی

باب اول

۱ و در روز پنجم ماه چهارم سال سی ام چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم واقع شد که آسمان گشوده گردید و رؤیاهای خدا را دیدم. ۲ در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهوایکین پادشاه بود. ۳ کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزد نهر خابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند در آنجا بر او بود. ۴ پس نگرستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمیآید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش مثل منظر برنج تابان بود. ۵ و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. ۶ و هر یک از آنها چهار رو داشت و هر یک از آنها چهار بال داشت. ۷ و پایهای آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. ۸ و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود و آن چهار رویها و بالهای خود را چنین داشتند. ۹ و بالهای آنها بیکدیگر پیوسته بود و چون میرفتند رو نمیتافتند بلکه هر یک براه مستقیم میرفتند. ۱۰ و اما شباهت رویهای آنها (این بود که) آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیر بطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند. ۱۱ و رویها و بالهای آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود و دو بال هر یک بهمیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را میپوشانید. ۱۲ و هر یک از آنها براه مستقیم میرفتند و بهر جائیکه روح میرفت آنها میرفتند و در حین رفتن رو نمیتافتند. ۱۳ و اما شباهت این حیوانات (این بود که) صورت آنها مانند شعله های اخکریهای آتش افروخته شده مثل صورت مشعلها بود و آن آتش در میان آن حیوانات گردش میکرد و درخشان میبود و از میان آتش برق میجهید. ۱۴ و آن

حیوانات مثل صورت برق میدویدند و برمیکشتمند. ۱۵ و چون آن حیوانات را ملاحظه میکردم اینک یک چرخ بپهلوی آن حیوانات برای هر روی (هر کدام از) آن چهار بر زمین بود. ۱۶ و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظر زبرجد بود و آنچه‌ها یک شباهت داشتند و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود. ۱۷ و چون آنها میرفتند بر چهار جانب خود میرفتند و در حین رفتن بهیچ طرف میل نمیکردند. ۱۸ و فلکه های آنها بلند و مهیب بود و فلکه های آن چهار از هر طرف از چشمها پُر بود.

۲۶ و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود. ۲۷ و از منظر کمر او بطرف بالا مثل منظر برنج تابان مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم و از منظر کمر او بطرف پائین مثل نمایش آتشیکه از هر طرف درخشان بود دیدم. ۲۸ مانند نمایش قوس قزح که در روز باران در ابر میباشد همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود، این منظر شباهت جلال یهوه بود و چون آنرا دیدم بروی خود درافتادم و آواز قائلیرا شنیدم.

* اینهم نمونه ای بود برای نشان دادن آغاز دروغگوئیهای عجیب و غریب «پیغمبران». این «پیغمبر» بذر دروغگوی اینچنینی را که من نمی دانم چه بنامم پاشید و خواهیم دید که چه تأثیری بر دیگران و «پیغمبران» در دروغ گفتن بطورکلی و دروغهای اینچنینی خواهد داشت. یعنی اینکه دروغگویان چگونه ضمن استفاده از این روش آن را ارتقاء هم دادند.

باب دوم

۱ که مرا گفت ای پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم. ۲ و چون اینرا بمن گفت روح داخل من شده مرا بر پایهای برپا نمود و او را که با من تکلم نمود شنیدم. ۳ که مرا گفت ای پسر انسان من ترا نزد بنی اسرائیل میفرستم یعنی نزد امت فتنه انگیزیکه بمن فتنه انگیزخته اند، ایشان و پدران ایشان تا بامروز بر من عصیان ورزیده اند. ۴ و پسران ایشان سخت رو و قسّ القلب هستند و من ترا نزد ایشان میفرستم تا بایشان بگوئی خداوند یهوه چنین میفرماید. ۵ و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند زیرا خاندان فتنه انگیز میباشد خواهند دانست که نبی در میان ایشان هست. ۶ و تو ای پسر انسان از ایشان مترس و از سخنان ایشان بیم مکن، اگرچه خارها و شوکها با تو باشد و در میان عقربها ساکن باشی اما از سخنان ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مشو زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز میباشد. ۷ پس کلام مرا بایشان بگو خواه بشنوند و خواه نشنوند چونکه فتنه انگیز هستند.

۸ و تو ای پسر انسان آنچه را که من بتو میگویم بشنو و مثل اینخاندان فتنه انگیز عاصی مشو بلکه دهان خود را گشوده آنچه را که من بتو میدهم بخور. ۹ پس نگریستم و اینک دستی بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود. ۱۰ و آنرا پیش من بگشود که رو و پشتش هر دو نوشته بود و نوحه و ماتم و وای بر آن مکتوب بود.

باب بیست و سیم

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده گفت. ۲ ای پسر انسان دو زن دختر یک مادر بودند. ۳ و ایشان در مصر زنا کرده در جوانی خود زناکار شدند، در آنجا سینه های ایشانرا مالیدند و پستانهای بکارت ایشانرا افشردند. ۴ و نامهای ایشان بزرگتر اهلوه و خواهر او اهلویه بود و ایشان از آن من بوده پسران و دختران زائیدند، و اما نامهای ایشان اهلوه سامره میباشد و اهلویه اورشلیم. ۵ و اهلوه از من رو تافته زنا نمود و بر محبان خود یعنی بر اشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید. ۶ کسانیکه باآسمانجونی ملبس بودند، حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسب سوار بودند. ۷ و بایشان یعنی بجمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع بتهای آنانیکه بر ایشان عاشق میبود نجس میساخت. ۸ و فاحشگی خود را که در مصر مینمود ترک نکرد زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او همخواب میشدند و پستانهای بکارت او را افشرد زناکاری خود را بر وی میریختند. ۹ لهذا من او را بدست عاشقانش یعنی بدست بنی آشور که او برایشان عشق میورزید تسلیم نمودم. ۱۰ که ایشان عورت او را منکشف ساخته پسران و دخترانشرا گرفتند و او را بشمشیر کشتند که در میان زنان عبرت گردید و بر وی داوری نمودند. ۱۱ و چون خواهرش اهلویه اینرا دید در عشقبازی خویش از او زیادتیر فاسد گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود.

۴۹ و سزای قباحت شما را بر شما خواهند رسانید و متحمل گناهان بتهای خویش خواهید شد و خواهید دانست که من خداوند یهوه میباشم.

باب چهلم

۱ در سال بیست و پنجم اسیری ما در ابتدای سال در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بود، در همان روز دست خداوند بر من نازل شده مرا بآنجا برد. ۲ در رؤیاهای خدا مرا بزمین اسرائیل آورد و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود. ۳ و چون مرا بآنجا آورد اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برنج بود و در

دستش ریسمانی از کتان و نئی برای پیمودن بود و نزد دروازه ایستاده بود. ۴ آن مرد مرا گفت ای پسر انسان بچشمان خود ببین و بگوشهای خویش بشنو و دل خود را بهر چه بتو نشان دهم مشغول ساز زیرا که ترا در اینجا آوردم تا این چیزها را بتو نشان دهم پس خاندان اسرائیل را از هر چه میبینی آگاه سازد.

* این «نبی» با استفاده از نمونه هایی از وقایع دوران موسی در تورات در مورد خود نوشت. یعنی همانطور که یهوه با موسی سخن گفته بود او از آن تقلید کرده همان مطالب را با تغییراتی ولی مشابه آن در مورد خود نوشت. به هر رو آنچه که مشخص است این است که یهوه در کره زمین حضور نداشت تا پیشنهاد های جانانه این «انبیاء» را بخواند.

۲۰. کتاب یونس نبی

باب اول

۱ و کلام خداوند بر یونس بن اَمَتای نازل شده گفت. ۲ برخیز و به نینوی شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان بحضور من برآمده است. ۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده کشتی یافت که عازم ترشیش بود پس کرایه اش را داده سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. ۴ و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود.

۱۳ اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتیرا بخشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا بضد ایشان زیاده و زیاده تلاطم مینمود. ۱۴ پس نزد یهوه دعا کرده گفتند آه ای خداوند بخاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بیگناها بر ما مگذار زیرا تو ای خداوند هر چه میخواهی میکنی. ۱۵ پس یونسرا برداشته در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. ۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانیها گذرانیدند و نذرها نمودند. ۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونسرا فرو بُرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

باب دوم

۱ و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود. ۲ و گفت در تنگی خود خداوند را

خواندم و مرا مستجاب فرمود، از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. ۳ زیرا که مرا بژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود، جمیع خیزآبها و موجهای تو بر من گذشت.

۱۰ پس خداوند ماهیرا امر فرمود و یونس را بر خشکی قیّ کرد.

باب چهارم

۵ و یونس از شهر بیرون رفته بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. ۶ و یهوه خدا کدوئی رویانید و آنرا بالای یونس نمود داد تا بر سر وی سایه افکنده او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بینهایت شادمان شد. ۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد. ۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب برسر یونس تابید بحدیکه بیتاب شده برای خود مسئلت نمود که بمیرد و گفت مُردن از زنده ماندن برای من بهتر است. ۹ خدا به یونس جواب داد آیا صواب است که بجهت کدو غضبناک شوی او گفت صواب است که تا بمرگ غضبناک شوم. ۱۰ خداوند گفت دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آنرا نمودی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ آیا دل من بجهت نینوی شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس میباشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار.

* گویا نویسنده یعنی یونس متوجه نبود که کدو درخت نیست که آنچنان سایه ای ایجاد کند هرچند بر روی سایه بان او پهن گردد که یونس در آسایش قرار گیرد و باد گرم و آفتاب سوزان آن منطقه نتواند گزندی به او وارد کند. اما او با نوشتن این افسانه میخواهد بگوید چیزهای غیرممکن ممکن میگردند. نکته دیگر اینکه اگر آن ماهی را وال یا هر «ماهی» بزرگ دیگر بحساب آوریم باید عرض کنیم که یونس که سهل است حتی اگر خدای او هم وارد شکمش شود جان سالم در نمیبرد، آنهم به مدت سه شبانه روز در داخل شکم «ماهی» باشد بلکه تبدیل به غذای لذیذی برای «ماهی» خواهد شد. آقا یونس یادش رفته بود بنویسد که در عرض این مدت در داخل شکم ماهی «مذبوحی» برای کباب کردن هم ساخت.

۲۱. کتاب حَجّیّ نبیّ

باب اول

۱ در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه کلام خداوند بواسطه حَجَّی نَبی و به زَرَبَابِل بن شَالْتِیَّیل والی یهودا و به یَهُوشَع بن یَهُوَصَادِق رئیس کهنه رسیده گفت. ۲ یهوه صباوت تکلم نموده چنین میفرماید، این قوم میگویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند نرسیده است. ۳ پس کلام خداوند بواسطه حَجی نَبی نازل شده گفت. ۴ آیا وقت شما است که شما در خانه های مُسَقَّف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند. ۵ پس حال یهوه صباوت چنین میگوید دل خود را براههای خویش مشغول سازید.

۱۴ و خداوند روح زَرَبَابِل بن شَالْتِیَّیل والی یهودا و روح یَهُوشَع بن یَهُوَصَادِق رئیس کهنه و روح تمامی بقیه قومرا برانگیزانید تا بروند و در خانه یهوه صباوت خدای خود بکار پردازند. ۱۵ در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه این واقع شد.

باب دوم

۱۰ در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم داریوش کلام خداوند بواسطه حَجی نَبی نازل شده گفت. ۱۱ یهوه صباوت چنین میگوید از کاهنان در باره شریعت سؤال کن و پیرس. ۱۲ اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود بردارد و دامنش بنان یا آش یا شراب یا روغن یا بهر قسم خوراک دیگر برخورد آیا آن مقدس خواهد شد و کاهنان جواب دادند که نی.

۲۲. کتاب زکریای نَبی

باب اول

۱ در ماه هشتم از سال دوم داریوش کلام خداوند بر زکریا ابن بَرکیّا ابن عِدوی نَبی نازل شده گفت. ۲ خداوند بر پدران شما بسیار غضبناک بود. ۳ پس بایشان بگو یهوه صباوت چنین میگوید بسوی من بازگشت کنید، قول یهوه صباوت این است، و یهوه صباوت میگوید من بسوی شما رجوع خواهم نمود.

۷ در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شَبَاط باشد از سال دوم داریوش کلام خداوند بر زکریا ابن برکیا ابن عدوی نَبی نازل شده گفت. ۸ در وقت شب دیدم که اینک مردی بر اسب سرخ سوار بود و در میان درختان آس که در وادی بود ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود.

باب هفتم

۱ و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کِسْکُو باشد بر زکریا نازل شد. ۲ و اهل بیت نیل یعنی شراصر و رَجْم مَلْک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند مسئلت نمایند.

باب نهم

۱ وحی کلام خداوند بر زمین حَدرَاح (نازل میشود) و دمشق محل آن میباشد زیرا که نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است.
۹ ای دختر صَهِیُون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده، اینک پادشاه تو نزد تو میآید، او عادل و صاحب نجات و حلیم میباشد و بر الاغ و بر کُرَّة بچۀ الاغ سوار است.

* در مورد افسانه بافی این آقایان نبی چه بگویم. آنان همه چیز را بلااستثناء گره میزنند به «خداوند». طبق گفته آقای لوقا در مورد «الاغ و کره الاغ» یا وسیله نقلیه عیسی را زکریای («کاهن») پدر یحیی گفته است («باب نهم» بند ۹). البته اگر منظور آقای لوقا همین «زکریای نبی» باشد.

۲۳. کتاب ملاکیء نبی

باب اول

۱ وَحی کلام خداوند در باره اسرائیل بواسطه ملاکی. ۲ خداوند میگوید که شما را دوست داشته‌ام اما شما میگوئید چگونه ما را دوست داشته، آیا عیسو برادر یعقوب نبود و خداوند میگوید که یعقوب را دوست داشتم. ۳ و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث ویرا نصیب شغالهای بیابان گردانیدم.

باب دوم

۱ و الان ای کاهنان این وصیت برای شما است.
۱۷ شما خداوند را بسخنان خود خسته نموده اید و میگوئید چگونه او را خسته نموده ایم، از اینکه گفته اید همه بدکاران بنظر خداوند پسندیده میباشند و او از ایشان مسرور است یا

اینکه خدائیکه داوری کند کجا است.

باب سوم

۱ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریقرا پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندیکه شما طالب او میباشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد یعنی آن رسول عهدیکه شما از او مسرور میباشید هان او میآید، قول یهوه صباوت این است. ۲ اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون کازران خواهد بود. ۳ و مثل قالگر و مصفی کننده نقره خواهد نشست و بنی لاویرا طاهر ساخته ایشانرا مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیه برای خداوند بعدالت بگذرانند. ۴ آنگاه هدیه یهودا و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد چنانکه در ایام قدیم و سالهای پیشین میبود. ۵ و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و بضد جادوگران و زناکاران و آنانیکه قسم دروغ میخورند و کسانیکه بر مزدور در مزدش و بیوه زنان و یتیمان ظلم مینمایند و غریبها را از حق خودش دور میسازند و از من نمیترسند بزودی شهادت خواهم داد، قول یهوه صباوت این است. ۶ زیرا من که یهوه میباشم تبدیل نمیپذیرم و از این سبب شما ای پسران یعقوب هلاک نمیشوید.

۸ آیا انسان خدا را گول زند اما شما مرا گول زده اید و میگوئید در چه چیز ترا گول زده ایم، در عشرها و هدایا. ۹ شما سخت ملعون شده اید زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده اید. ۱۰ تمامی عشرها را بخزانهای من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد و یهوه صباوت میگوید مرا باینطور امتحان نمائید که آیا روزنهای آسمانرا برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود.

۱۷ و یهوه صباوت میگوید که ایشان در آنروزیکه من تعیین نموده ام ملک خاص من خواهند بود و برایشان ترحم خواهم نمود چنانکه کسی بر پسرش که او را خدمت میکند ترحم مینماید. ۱۸ و شما برگشته در میان عادلان و شیریان و در میان کسانیکه خدا را خدمت مینمایند و کسانیکه او را خدمت مینمایند تشخیص خواهید نمود.

باب چهارم

۱ زیرا اینک آنروزیکه مثل تنور مشتعل میباشد خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران گاه خواهند بود و یهوه صباوت میگوید آنروز که میاید ایشانرا چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه برای ایشان باقی خواهد گذاشت. ۲ اما برای شما که از اسم من میترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده

مانند گوساله های پرواری جست و خیز خواهید کرد. ۳ و یهوه صباوت میگوید شیرانرا پایمال خواهید نمود زیرا در آنروزیکه من تعیین نموده ام ایشان زیر کف پایهای شما خاکستر خواهند بود. ۴ تورات بنده من موسی را که آنرا با فرایض و احکام بجهت تمامی اسرائیل در حُوریب امر فرمودم بیاد آورید. ۵ اینک من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مُهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. ۶ و او دل پدرانرا بسوی پسران و دل پسرانرا بسوی پدران خواهد برگردانید مبادا بیایم و زمینرا به لعنت بزنم.

* بنابراین طبق گفته «ملاکی نبی» یهوه برمیگردد تا عملیات بعدی را آغاز کند. و یهوه دلایل برگشتن خود به کره زمین را نیز گفته است. در اینجا بخش «عهد عتیق» تورات پایان مییابد، و بخش «عهد جدید» یعنی انجیل آغاز میگردد.

* در فایل های قبلی یعنی «بخش اول» («سفر پیدایش») در صفحه ۵۰ سطر ۱۳ بجای پدرزن نوشته شده "زن پدر" و «بخش دوم»، در قسمت «سفر لاویان» بعد از «باب بیست و یکم» سطر ۹ (صفحه ۷۵) بجای کلمه ده ها قرن نوشته شده: "صدها قرن" که بدینطریق تصحیح میگردد.

با دروهای فراوان

ح. ب

(ادامه دارد.)